

درآمدی بر شکل گیری شخصیت جوان

نویسنده: سید ضیاء مرتضوی

پیشگفتار

دوره نوجوانی و جوانی، مرحله‌ای حساس از شکل‌گیری شخصیت انسان است که شناخت ویژگیهای آن و توجه به عواملی که در شکل دادن به ساختار شخصیتی جوان نقش اساسی دارد از نیازهای مقدماتی ولی ضروری جوانان و اولیاء تربیت و مربیان پرورشی به شمار می‌رود. ضرورت این امر تجربه‌ای است ملموس و مشهود برای همه آنانی که با عنایت به این مهم، دوره جوانی را سپری کرده و به مراحل بعدی رسیده‌اند. چه اینکه در رهنمودهای دینی نیز با اهتمام ویژه‌ای به این مرحله نگریسته شده و تلاش شده است اذهان متوجه اهمیت آن گردد. پرواضح است که شکل‌گیری ساختار شخصیت آدمی از نخستین روزهای زندگی و حتی پیش از آن آغاز می‌شود و این امر تا آخرین لحظات حیات ادامه می‌یابد اما سالهای نخستین زندگی بویژه دوره نوجوانی و جوانی که علاوه بر ویژگیهای روحی و جسمی این دوره، گام نهادن در جامعه و قرار گرفتن در روابط و مناسبات اجتماعی نیز به صورتی بسیار شاخص در ساختار روحی و شخصیتی و منش انسانی فرد تاثیر می‌گذارد را نمی‌توان به امید سالهای بعد رها کرد. جوان با احساس شخصیت مستقل همزمان با حضور در جامعه و شکل دادن به روابط اجتماعی خود، مرحله‌ای بسیار حساس از حیات انسانی خویش را تجربه می‌کند و آغاز این تجربه اگر با آموزشها و آگاهیهای لازم و واقع‌بینی و خردورزی کافی همراه نباشد آفتها و خطرهایی را در پی دارد که چه بسا مسیر زندگی او را کاملا دگرگون می‌سازد و تجربه‌های تلخی را بر جای می‌گذارد. مسؤولیت دست‌اندرکاران آموزشی و اولیاء تربیتی نسبت به مقطع سنین جوانی بسیار سنگین، حساس و باظرافت است. این مسؤولیت را

تنهایی توان با آمیزه‌ای از جامع‌نگری، حسن تدبیر، بردباری، دلسوزی، آگاهی کافی، و همفکری به انجام رساند. هر گونه شتابزدگی، یکسویه‌نگری، افراط، سهل‌انگاری و برخورد‌های ناشیانه می‌تواند آثار نامطلوب و گاه جبران‌ناپذیری را بر جای گذارد.

شناخت نقاط عطف در زندگی و شخصیت و ساختار روحی جوان، نیازها، عوامل تاثیرگذار، موانع بازدارنده، و آگاهی از شاخصهای رشد و کمال در جوان و نوجوان، ضرورتی است که هم جوانان در شکل‌دهی صحیح شخصیت خویش، سخت نیازمند آند و هم اولیاء و مربیان تربیتی و آموزشی و نیز مراکز و محافلی که مساله جوان در حوزه مسؤولیت آنان می‌گنجد.

آنچه در این نوشته به گونه‌ای موجز و کوتاه با عنوان «درآمدی بر شکل‌گیری شخصیت جوان» آمده، نگاهی است گذرا به پاره‌ای موضوعات و محورهای عمده در شکل‌گیری شخصیت جوان، که می‌تواند پیش‌زمینه‌ای برای مباحث تفصیلی در این باره باشد. دستمایه محورهای مورد توجه در این پژوهش، آیات، روایاتی و معارفی است که ما را در پرداختن به مباحث مورد نظر از منظر دین و با خاستگاهی دینی راه نشان می‌دهد و یاری می‌کند و این فارغ از مباحثی است که امروزه در دانش روانشناسی شخصیت به معنای خاص و فنی آن مطرح است. محورها و عناوینی که در این کتاب آمده تنها بخشی از نکات و مسایل مهم در چگونگی شکل‌گیری ساختار شخصیت آدمی بویژه در دوره جوانی می‌باشد که در نگاه نویسنده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.

آنچه پیش روی دارید نخست به صورت مقالاتی پیاپی، در مجله پیام زن در سالهای 73 - 1372 منتشر گشت؛ با این بنا که در ادامه، عناوین و نکات دیگری نیز به این مجموعه افزوده شود اما توفیق بیش از این یار نبود و

گذشت‌زمان نیز فرصت تازه‌ای را فراهم نکرد. اینک با این اطمینان که این مجموعه، نکات ارزنده و راهگشایی را پیش روی علاقه‌مندان می‌گذارد و می‌تواند گامی در جهت‌شناسی جوان و آگاهی از زمینه‌ها و عوامل مورد توجه در شکل‌گیری شخصیت جوان از منظر معارف دینی به شمار رود، با اندکی اصلاحات تقدیم علاقه‌مندان این دست مباحث‌بویره جوانانی می‌شود که در پی بازشناسی شخصیت‌خود و دستیابی به کمالات انسانی در حوزه معارف و ارزشهای دینی می‌باشند. نیز این مجموعه، بخوبی می‌تواند دستمایه پژوهشگران مباحث‌شناسی و اولیاء و مربیان آموزشی و تربیتی باشد. ان شاء الله.

قم - سیدضیاء مرتضوی اول آبان‌ماه 1377

فصل اول : خویشتن گمشده

«در شگفت ماندم از کسی که گمشده خویش را جویمای شود، در حالی که «خودش» را گم کرده است اما به دنبال آن نیست». (1) .

این رهنمود زیبایی از پیشوای سخن، امیرالمؤمنین علیه السلام است که بدین وسیله شگفتی خویش را از کسانی ابراز می‌دارد که در جستجوی گمشده‌اندکی از اموال خود هستند و برای دستیابی «مجدد» به آن، به «تکاپو» می‌افتند اما «خویشتن» خویش را که گمشده واقعی و پربهای آنهاست به فراموشی سپرده و تلاشی درخور برای بازبازی آن ندارند ابراز می‌دارد. برآستی که باید از بی‌توجهی و ناآگاهی به «خود»، به عنوان بزرگترین «ناآگاهی» و در نتیجه بیشترین گرفتاری نام برد (2) و برترین «شناخت» را «شناخت خویش» شمرد (3) و از آن به عنوان بزرگترین پیروزی یاد کرد. (4) چنان که دستیابی به آن، دستیابی به «غایت» و «نهایت» هر اندیشه و آگاهی به شمار آمده است. (5) .

باور این حقیقت که عمده‌ترین و در عین حال نزدیکترین «گمشده» انسان، «خویشتن» او است و پذیرش این امر که ارزشمندترین «آگاهی»، پی‌بردن به «واقعیت خویش» و ابعاد وجودی آن است، انگیزه یافتن این گمشده و باز خوانی «دفتر نفس» را قوت بخشیده و تلاشی شایسته برای «یافتن خویش» را در ما بوجود خواهد آورد. چه بسیار گمشده‌های کم‌ارزشی را گاه تا فرسنگها فاصله می‌جویم و یافتن دوباره آن را در مجموعه آرزوهای خویش می‌گنجانیم و «نشاط» راهیابی به این «آرزو» را در میان خاطرات خود پاس می‌داریم؛ حتی اگر این گمشده چیزی جز یک کفش و یا یک کبوتر نباشد اما نزدیکترین و پربهاترین «گم‌گشته» را نه تنها جستجو نمی‌کنیم بلکه «فقدان» آن «عزیز» را از

یاد برده‌ایم و بالاتر اینکه، هیچ‌گاه چنین احساسی نداشته‌ایم! شاید این ایات
لسان‌الغیب شیرازی، جناب حافظ، بتواند اشارتی به واقعیت مذکور نیز باشد:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
گوهر جام جم از کان جهانی دگر است تو تمنا ز گل کوزه‌گران می‌داری

شخصیت و منشا آن، تعادل در شخصیت، عوامل تکوین شخصیت،
نقش محیط، بلوغ، شکست و ترس، خوددوستی، شخصیت کاذب،
اختلال شخصیت، بلوغ اجتماعی، تجددطلبی جوان، تقلید، پایه‌های اساسی
تربیت، عقده حقارت، تعدیل غرائز، فضیلت‌طلبی، موازنه تمایلات، نقش
وجدان، گرایشهای فطری، عزت نفس، و دگردوستی از جمله مباحثی است که در
این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد؛ بویژه در سالهای نوجوانی که از یک طرف
زمینه خالی «خود» راه هموارتری را برای شکل‌دهی آن در پیش روی می‌گذارد
و از جانب دیگر فرصت لازم را در اختیار می‌نهد. روشن است که منظور ما از
آنچه آن را به نام «خود» می‌خوانیم همان است که به‌دیگر تعبیر با عنوان «من»
از آن یاد می‌کنیم.

اگر بپذیریم که هر یک از ما چیزی به نام «من» گم‌شده داریم آنگاه باید به
دنبال پاسخ این پرسش باشیم که این «من» را کجا باید بیابیم؟ تاثیر و
تاثیر متقابل «من» یادشده و «اندیشه» و «عمل» ما چیست؟ عوامل تکوین
این «من» کدام است؟ مشخصه‌ها و بارزهای این «من» در دوران
جوانی چیست؟ براستی تاکنون اندیشیده‌ایم که «خود واقعی» ما چیست؟ آیا

این امکان هست که «ناخودی»، عملاً جایگزین «خود واقعی» ما شده باشد؟
ودهها و صدها پرسش دیگر که پیامد آن است.

جدال درونی

«جدال درونی» واقعی است که توضیح آن می‌تواند در همراهی بحث، ما را یاری کند. جدال درونی از ویژگیهای انسان است. در حیوان چنین چیزی معنا ندارد. از جدال مذکور گاه با تعبیر جدال عقل و نفس، و یا جدال اراده اخلاقی و هوای نفسانی یاد می‌کنند. به هر حال شکی نیست که یکی از خصوصیات انسان، کشمکش و جدالی است که گاه میان «من»های او رخ می‌دهد. به عنوان مثال، کوشش برای پیروزی در امتحان از یک طرف و میل به راحت‌طلبی از جانب دیگر، زمینه جدال درونی روشنی را درون‌شخص به وجود می‌آورد. روشن است که در اینجا یک «من واقعی» بیشتر وجود ندارد، بنابراین جدال مذکور را باید بین «خود» و «خود» دانست. این جدال در خارج از «خود» انسان نیست. دو نیرو در درون خود انسان است که با یکدیگر در جدالند. یکی می‌گوید تلاش بیشتر و دیگری می‌گوید رفع خستگی و راحتی تن. به هر حال، در این نزاع هر طرف پیروز شود نتیجه‌ای متناسب با خود را در انسان به وجود می‌آورد. غلبه «خود» راحت‌طلب و در نتیجه شکست در امتحان، موجب شرمندگی و پشیمانی شخص است و پیروزی «خود» اندیشه‌گر و کمال‌جو، احساس غرور و نشاط پیروزی را در پی دارد. همین جاست که انسان احساس می‌کند «خود واقعی» و «من اصلی» همان خود کمال‌جو و صلاح‌خواه است که تحت فرمان «عقل» است. «من» راحت‌طلب، «من» واقعی نیست، بلکه بیگانه‌ای است که می‌خواهد «من» اصلی را شکست دهد. این «بیگانه» را «خود» حیوانی می‌نامیم.

هر چند در ابتدا گفتیم جدال درونی بین «خود» و «خود» است ولی اینک نتیجه می‌گیریم که در واقع جدال بین «خود واقعی» و «خود بیگانه» است. پس

جدال میان «خود» و «ناخود» است. از این رو تمام کشمکشهای درونی انسان، جنگ میان «خود» و «ناخود» او است و همواره یکی از این دو «غالب» و دیگری «مغلوب» است:

«فالمهما فجورها و تقویها، قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها»⁽⁶⁾ .

به گفته استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری:

آنجا که میلهای حیوانی پیروزند و حکومت مطلقه با آنهاست و روی عقل و اراده و فطرت انسانی پوشیده است و یکه تاز، شهوات و غضبها است، یعنی همان غرایزی که حیوانات دارند، آنجا «خود» اصلی انسان مغلوب شده، فراموش شده، گمشده، باید رفت پیدایش کرد. آن انسانی که در وجود او جز حیوانیات - اموری که مشترکات حیوانی است - چیزی حکومت ندارد، در واقع «خود» واقعی را، «من» حقیقی را باخته:

«قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم»⁽⁷⁾ .

[بگو زیان کردگان کسانی هستند که خودشان را باخته اند].

خودش را در این قمار باخته، بالاترین باختنها. او خودش را فراموش کرده. آنچه که همیشه، در یاد دارد و در نظرش مجسم است چیست؟ چه چیزی بر فکرش حکومت می کند؟ پول، شهوات، ماکولات، مشروبات، ملبوسات. جز اینها چیز دیگری بر وجودش حکومت نمی کند. پس آن «خود» کجاست؟ فراموش شد. به جای «خود»، «ناخود» را «خود» می پندارد.

خودش فکر نمی کند که خودم را فراموش کرده ام. انسان هیچ گاه باور ندارد که خودش را فراموش کرده. [می گوید] من خودم را فراموش کرده ام؟! من همیشه دم از خودم می زنم. این خودم هستم که اینقدر پول دارم، این خودم هستم که امروز

چنین غذایی خوردم. قرآن می گوید خودت را گم کرده‌ای؛ او «خود» تو نیست، او یک چیز دیگر است، او طفیلی «خود» تو است، نه «خود» اصیل تو.

«ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم»⁽⁸⁾.

از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا به عکس‌العمل این فراموشی - که قانون حق، قانون عمل و عکس‌العمل است - «خود» آنها را از یادشان برده، خودشان را فراموش کرده‌اند.⁽⁹⁾

نتیجه اینکه، در نهاد ما یک «خود واقعی» بیشتر وجود ندارد. باید آن رایافت و از آن پاسداری کرد. چنان که قرآن نیز یادآور شده است که:

«ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه»⁽¹⁰⁾.

«خداوند برای یک نفر دو قلب را در درونش ننهاد.»

این بخش از سخن نیازمند تفصیل بیشتری است که باید در جای دیگری گرفت. بیش از همه، روی سخن به جانب دختران و پسران جوانی است که فرصتهای خوبی را برای «شکل‌گیری و شکل‌یابی شخصیت» خویش به گونه‌ای دلخواه دارند. نفس آدمی، هرچند بر اساس مفاد برخی رهنمودهای دینی همواره و حتی در سنین بالای عمر «جوان» است و همچنان نشاط دوران جوانی را برای دریافت و دستیابی به «دنیا» دارد اما همان گونه که از خود این احادیث بر می‌آید، این جوانی و نشاط در راستای افزون طلبی مادی است مگر آن دسته که «خود واقعی» آنان جایگاه خویش را یافته‌است و «من»‌های دیگر در آنان محکوم و مغلوب گشته‌اند.⁽¹¹⁾

و پرواضح است جوان به «عهد فطری» خویش نزدیکتر است و «خوداصیل» و «من واقعی» او آلودگی و تعلقات مادی کمتری را به خود گرفته‌است و دوران

نوجوانی و جوانی نقطه عطفی در زندگی شخص، در خصوص دریافتهای فکری و عملی او می‌باشد.

می‌دانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت نامه‌ای مشروح به عنوان یک دستورالعمل جامع، برای فرزند ارشد خویش، امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته‌است. این وصیت نامه که به صورت نامه‌ای طولانی، سرمایه‌ای بزرگ به‌شمار می‌آید، حاوی نکات و رهنمودهای بسیاری است که می‌تواند راهگشای کسانی باشد که برای «بازیافتن خویش» ارزشی درخور قایلند.

امیر مؤمنان علیه السلام در بر شماری عللی که حضرت را به نگارش این نامه برای فرزند نوجوان و یا جوان خویش وا داشته از جمله به این نکته اشاره دارد که نکند پیش از وصیت و رهنمودهای من، درگیر هجوم خواسته‌ها و فتنه‌های دنیا گردی و چه بسا کار به دشواری گراید. آنگاه در شرح علت این نگرانی و یا پیش‌بینی احتمالی و نیز تحلیل و ارزیابی مثبت رهنمود مذکور برای فرزند خویش، اضافه می‌فرماید:

«وانما قلب الحدث كالارض الخالية ما القى فيها من شيء الا قبلته، فبادر بالادب قبل ان يقسو قلبك ويشغل لك»؛ ⁽¹²⁾ .

«قلب نوجوان همانند زمین خالی از کشت است که هر بذری در آن ریخته شود می‌پذیرد، لذا پیش از آنکه لبت سفت شده و عقلت پر مشغله گردد، به ادب خویش مبادرت کن.»

پی نوشت ها :

- 1) عجب لمن ینشد ضالته و قد اضل نفسه فلا یطلبها. علی (ع)، «غررالحکم».
- 2) اعظم الجهل، جهل الانسان امر نفسه. علی (ع)، «غررالحکم».
- 3) افضل المعرفة، معرفة الانسان نفسه. علی (ع)، «غررالحکم».
- 4) نال الفوز الاکبر، من ظفر بمعرفة النفس. علی (ع)، «غررالحکم».

- (5) من عرف نفسه انتهى الى غاية كل معرفة و علم. علی(ع)، «غررالحکم».
- (6) سوره شمس، آیه 8 تا 10; خداوند «فجور» و «تقوا»ی نفس را به آن الهام کرد.
- (7) سوره زمر، آیه 15.
- (8) سوره حشر، آیه 19.
- (9) فلسفه اخلاق، ص 173.
- (10) سوره احزاب، آیه 3.
- (11) از جمله: الشیخ شاب فی طلب الدنيا و ان التفت ترقوتاه من الکبر، الالذین اتقوا و قليل ماهم; انسان سالخورده، در دنیا طلبی همچنان جوان است هر چند استخوانهای ترقوه اش به خاطر پیری کج شده باشد، مگر آنان که تقوا پیشه کرده اند و آنها نیز خیلی کم اند.
- پیامبر اکرم (ﷺ).
- (12) بحار الانوار، ج 77، ص 200.

فصل دوم : دفتر دل

گفتیم «خود واقعی» و «من اصلی» همان «خود» کمال جو و صلاح خواه است که تحت حکومت «عقل» می باشد اما «جدال» میان «خود اندیشه گرو کمال جو» و «خود بیگانه»، واقعیتی در نهاد انسان است که هشیاری واراده او را در توجه به «خود واقعی» و پیروزی آن بر «خود بیگانه» می طلبد.

در جدال میان «خود» و «ناخود»، آن کس به «فلاح» و رستگاری می رسد که به یاری «خود» بشتابد و در سنگلاخ مبارزه «تقوا» و «فجور» جانب «من اصیل» را گرفته و «خود واقعی» را نجات دهد.

دوران جوانی علاوه بر فرصتی که پدید می آورد، نقطه عطفی در شکل گیری و تکوین «خود» یا «ناخود» انسان است. «جوان» به اقتضای فاصله کمتری که به «عهد فطری» خویش دارد، تعلقات و دشواریهای روحی محدودتری نیز او را فراگرفته است.

آنچه گذشت تاکید بر اهمیت «خود واقعی» و مقدمه ای بر اهمیت بازیابی نفس در دوران آغازین زندگی بود.

اشاره کردیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام در برشماری انگیزه های که او را به نگارش پندنامه برای فرزند نوجوان و یا جوان خویش، امام حسن مجتبی علیه السلام واداشته، به این انگیزه نیز اشاره دارد که نکند پیش از وصیت و رهنمودهای من، درگیر هجوم خواسته ها و فتنه های دنیا گردی و چه بسا کار به دشواری گراید.

خواندید که امیر مؤمنان علیه السلام قلب نوجوان را همانند زمین خالی شمرد که هر چه در آن افکنده شود می‌پذیرد، و لذا تاکید می‌کند: پیش از آنکه قلبت سفت شده و عقلت پرمشغله گردد، به ادب خویش مبادرت کن.

نوشتن درباره «کتاب نفس» در واقع بازگویی و توضیح عهدنامه‌ای الهی است که به صورت فطری در جان آدمی نهاده شده است که بخش «نوشته‌شده» «نهاد» انسانی را تشکیل می‌دهد. روشن است که منظور از «کتابت» همان خلقت و آفرینش با قلم تکوین است. بسیاری از رهنمودهای دینی، بویژه آیات الهی، نشان از «نهاد» مذکور دارد. مثلاً آنجا که می‌گوید:

«خداوند «فجور» و «تقوا»ی نفس را به آن الهام کرد.»⁽¹⁾

و آنجا که می‌گوید:

«پروردگار ما آن است که هر چیز را خلقت داد و سپس هدایت کرد.»⁽²⁾

در جایی دیگر، آیات و نشانه‌های تکوینی حق را، هم در «آفاق» می‌داند و هم در «جانها».⁽³⁾ چنان که «هدایت تکوینی» و «هدایت تشریحی»، هر دو عطیه‌ای برای انسان در نمایاندن «راه» برمی‌شمارد.⁽⁴⁾ در یک جا نیز از کسائی یاد می‌کند که «خدا فراموشی» آنها به «خود فراموشی»شان انجامیده است.⁽⁵⁾ و بالاخره آنچه درباره روز «الست»، از جمله در قرآن کریم آمده است نیز ریشه در همین حقیقت دارد.⁽⁶⁾

شرح «کتاب نفس» آدمی که بخشی از «کتاب تکوین» الهی است مجال دیگری می‌طلبد. آنچه اینک و در این فرصت بدان اهتمام داریم نگاه به «دفتر نفس» است. فراموش نکرده‌ایم که پیشتر آنچه را اینک به نام «نفس» یاد می‌کنیم با عنوان «خود» و «من» توضیح دادیم. اینها همه تعابیری از یک واقعیت است. آنچه در قرآن به نام «فؤاد» و در زبان ما به عنوان «دل»

گفته می‌شود نیز جنبه دیگری از همین حقیقت است. پس به خطا نرفته‌ایم
اگر عنوان این بخش را «دفتر دل» داده‌ایم. چنان که هر جا در منابع
اسلامی سخن از «قلب» رفته، عمدتاً منظور همان جان و روح و نفس آدمی
است.

کتاب نفس

قلم به گزاف نبرده‌ایم اگر ساختار فطری «نفس» را با دو وجهه و چهره، شرح کنیم؛ وجهه‌ای که با عنوان «کتاب نفس» از آن سخن می‌گوییم و چهره‌ای که با تعبیر «دفتر نفس» به شرح آن نشستیم.

نفس آدمی و به تعبیر دیگر «من» و «خود» انسانی یک حقیقت بسیط و مجرد است که جنبه‌های مختلفی دارد. آنچه «قلم تکوین» الهی در نهاد فطری ما نگاشته است را «کتاب نفس» می‌نامیم. ⁽⁷⁾ کتاب ناخوانده را به «خواندن» می‌نشینیم و کتاب خوانده، ولی فراموش شده را، به «بازخوانی» آن همت می‌گماریم.

«سنگ نبشته» بسان کتابی گشوده است که هر صفحه آن، به فراخور خویش، گستره آگاهی بشر از دوران کهن را فزونی می‌بخشد. مشابه همین تعبیر را درباره نفس و جان نیز بکار می‌بریم. نگاه صائب و دید عمیق در «جان نبشته» و «نفس نبشته» فطرت انسانی که قلم حق به نگارش آورده است، بی‌شک به «معرفت صاحب قلم» یعنی خدای عزوجل خواهد انجامید. از همین روی است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ ⁽⁸⁾

«هر کس خویشتن خویش را شناخت، پروردگارش را شناخته است.»

نگارش دست‌حق، حروفی بس خوش منظر دارد که چشم «عارف» نظاره بر آن دارد و سروش «کتاب نفس» را، همواره آوایی بس خوشایند است، هر چند این آوا همراه «شکوه» و «آه» است. نخستین بیت دیوان «مولانا» را بارها شنیده

یا خوانده‌اید. این بیت اشاره به همین حقیقت دارد. گلچین ابیات او در آغاز دیوان چنین است :

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	وز جداییها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بپریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
آتش این بانگ نای و نیست‌باد	هر که این آتش ندارد نیست‌باد
آتش عشقست کاندر نی فتاد	جوشش عشقست کاندر می فتاد
هر که را جامه ز عشقی چاک شد	او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
جسم خاک از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد و چالاک شد
بالب دمساز خود گر جفتمی	همچو نی من گفتنیها گفتمی

درباره «کتاب نفس» به همین اندک قناعت می‌کنیم و توضیح بیشتر نمی‌دهیم چرا که وعده ما «دفتر نفس» و به تعبیر دیگر، «دفتر دل» است. پس، «دفتر دل» را می‌گشاییم.

دفتر دل

همه ما در اولین نگاه، تفاوتی که میان «کتاب» و «دفتر» وجود دارد را براحتی در می‌یابیم. روشنی دریافت این تفاوت، ما را از شرح بیشتر انگیزه انتخاب عنوان «دفتر دل» برای این قسمت باز می‌دارد. عنوانی که فرازبرگزیده نامه امیرمؤمنان علی علیه السلام را گواه آن گرفتیم.

شکی نیست برای انسان این امکان وجود دارد که با تلاش خویش بسیاری از نوشته‌ها را به فراموشی بسپارد اما هیچ گاه نمی‌توان واقعیت خارجی آنها در آن برهه زمانی را از میان برد. آدمی در «کتاب نفس» خویش، سرمایه‌های فطری و اندوخته‌های بی‌شماری را در اختیار دارد. دانشها و ارزشهای «اصیل» و «الهی» - انسانی «فطرتی» که خداوند انسانها را بر اساس آن آفریده است ⁽¹⁰⁾ و انسان به «تلاوت» آن و به تعبیری به «بازخوانی» آن فراخوانده شده است؛ همان‌گونه که به «تلاوت» کتاب تشریح، یعنی قرآن مجید دعوت شده است، اما دفتری نیز به روی او گشوده شده که همه برگه‌های آن را خود او «شکل» و «محتوا» می‌دهد. «شکلی» از عمل و «محتوایی» از انگیزه و نیت. ⁽¹¹⁾

نگارش در «کتاب نفس» آدمی را قلم الهی به انجام رسانده است، ولی «کتابت» این دفتر و پرکردن اوراق آن به خود انسان سپرده شده است. او خود مسؤول شکل دادن به دل و جان و هویت انسانی خویش است. او همان‌گونه خواهد بود و همان شکل و نقش را خواهد داشت که در دفتر جان و اوراق دل خویش ترسیم می‌کند. نکته بسیار در خور توجه این حقیقت است که «دفتر دل» تا به دست آدمی است همچنان دفتر است و گشوده برای نگارش، اما پس از نگارش آخرین برگ آن، دیگر «کتاب» است و نه «دفتر». چنان که قرآن

کریم بارها از دفتر اعمال با عنوان «کتاب» نام برده است. و پر روشن است که «فردا» ما را به «بازخوانی» کتابی فرامی خوانند که «دست نوشته» خودمان است و نه دیگران. چه گویا فرمود خدای کریم در قرآن کریم:

اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا؛⁽¹²⁾ .

«کتابت را بخوان که امروز (قیامت)، نفست، به عنوان حسابرس، تو را کفایت می کند.».

در یک جمع‌بندی

حاصل آنچه گذشت اینکه، همان‌گونه که «نفس» و «من» انسانی، وجهه و چهره‌ای «نوشته» دارد که به بازخوانی آن فراخوانده شدیم، وجهه و چهره‌ای «نانوشته» دارد که بسان دفتری بس سفید، نگارش آن به عهده خودما و نهاده شده است. آنچه در «کتاب تکوین» و «فطرت» بشری با «نفخه الهی» نگاشته شده و آنچه در «کتاب تشریح» یعنی «قرآن» محمدی ﷺ با «وحی الهی» گرد آمده را باید زمینه و سرمشقی تلقی نمود که تکوین و شکل‌گیری «دفتر نفس» و شخصیت و هویت «اکتسابی» فرد باید هماهنگ با آن باشد. و پرواضح است «کتاب فطرت» و «کتاب وحی» یعنی «کتاب تکوین» و «کتاب تشریح» دو روی یک حقیقتند و هر دو مظهر یک واقعیت. «کتاب فطرت و عقل» نیز در رهنمودهای دینی در ردیف «کتاب وحی»، به عنوان حجت الهی معرفی شده است. (13).

بر همین اساس است که با اطمینان می‌گوییم میزان همخوانی «کتاب دست نوشته» بشری با کتاب فطرت و کتاب قرآن، ملاک و میزانی برای شناخت نزدیکی و دوری انسان به «حق تعالی» در «دنیا» و «آخرت» است.

سخن در شکل‌گیری «شخصیت جوان» است. «دفتر دل» نوجوان و جوان همانند دفتری نو است که نخستین برگ‌های آن به نگارش می‌آید. آگاهی لازم، دقت کافی، ارزش و جایگاه اعمال انسانی، استفاده صحیح از قدرت‌اندیشه و غنیمت‌شمردن فرصت، الگویابی و برنامه‌ریزی، از جمله عناصری است که از ندامت و پشیمانی در پایان کار می‌کاهد. اگر به نقشی که نخستین سالهای شکل‌گیری شخصیت انسانی دارد و تاثیری که در ادامه شخصیت و

هویت ثبات یافته انسان می‌گذارد توجه کافی شود، به اهمیت چگونگی ورق خوردن نخستین برگهای «دفتر دل» بیشتر پی خواهیم برد. برآستی که چنین سالهایی از زندگی را باید نقطه عطف شکل‌گیری هویت و شخصیت انسان شمرد. آمادگی دل جوان برای پذیرش آنچه در زمین خالی نفس افشاند می‌شود، عامل عمده این اهمیت است.

بازگشت به سخن علی علیه السلام

آنچه گفته شد واقعیتی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام با تشبیه زیبا و مناسب خویش به اهمیت آن اشاره نموده است. «جان» و «نفس» و «خود» و «من» و «دل» و در تعبیر آن بزرگوار «قلب» نوجوان و جوان، همانند زمین مستعد و خالی از کشتی شمرده شده که پذیرای هر بذری است که در آن افشاندن شود؛ خار یا گل، با ثمر یا بی ثمر؛ تا باغبان که باشد و زارع را چه خوش آید؟ پیش از آنکه زمین به سفتی گراید و علفهای دیگر مجال کشت مطلوب را بر باید به شکل دهی و کشت بذر مطلوب همت گماشت.

«قلب» و «جان» آدمی، و «دل» و «خود» انسانی نه تنها همانند زمین مستعد، پس از چندی به «قساوت» و «سفتی» و «انعطاف ناپذیری» می‌گراید بلکه در بسیاری موارد سختی آن از سفتی سنگ خاره نیز فراتر می‌رود. به قول قرآن، برخی سنگها نیز گاه می‌شکافند و از میان آنها چشمه‌ای می‌جوشد اما برخی «دلها» حتی از سنگ سفت‌ترند.⁽¹⁴⁾ چنین دل‌هایی هیچ نقطه امیدی باقی نگذاشته‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه مذکور (طبق نقلی که ما انتخاب نموده‌ایم) با همین مقدمه که قلب نوجوان و جوان، حالت زمین مستعد را دارد، از فرزند خود می‌خواهد که پیش از شکل‌گیری و سفت شدن قلبش و پیش از آنکه خرد و اندیشه او گرفتار مشغله‌های موجود گردد به «تادیب» و شکل‌دهی آن، هماهنگ با «کتاب تکوین» و «کتاب تشریح» مبادرت کند و تا فرصت از دست نرفته و کار تکوین شخصیت به دشواری نگراییده، به این مهم اقدام نماید.

در برخی ارشادات دینی، در خصوص بیان واقعیت تاثیرگذاری گناه در «نفس» و «دل» این گونه آمده است که جان و قلب آدمی در ابتدا همانند صفحه سفیدی می ماند که ارتکاب هر گناه نقطه سیاهی را بر روی آن ایجاد می کند تا آن گاه که تمام «صفحه دل» را فرا می گیرد. آن گاه دیگر امیدچندانی به نجات آن نیست. این نکته در باره رابطه ایمان و قلب نیز وارد شده است؛ چنان که علی علیه السلام فرموده است:

ان الايمان يبدو لمظة في القلب، كلما ازداد الايمان ازدادت اللمظة؛ (15).

ایمان در آغاز همانند نقطه ای روشن در قلب ظاهر می شود؛ هر چه قدر ایمان افزایش یابد این نقطه روشن فزونی می یابد. روشن است در اینجا منظور از قلب، همان روح و نفس آدمی می باشد.

در یک نگاه

«دفتر نفس»، «مزرعه دل»، «کشتزار قلب»، «نامه اعمال» و ... همه، تعابیری از یک واقعیتند. نگارش این «دفتر» و زراعت این «زمین» برعهده خود آدمی نهاده شده است. هویت و شخصیت «الهی» یا «شیطانی» او حاصل عملکرد او است. سنین جوانی نقطه عطفی در شکل دادن و شکل گیری این هویت است. مسؤولیت اول و عمده استفاده صحیح از فرصت جوانی برعهده خود جوان است. کوتاهی دیگران عذری در ضایع کردن فرصت مذکور و سیاه کردن بی ثمر «دفتر دل» نیست، هر چند «دیگران» نیز مسؤولیتی بس عظیم دارند، اما این مسؤولیت چیزی از بار مسؤول بودن خود جوان و وظیفه او کم نمی کند.

بی نوشت ها :

- (1) سوره شمس، آیه 8؛ فالحمها فجورها و تقویها.
- (2) سوره طه، آیه 50؛ ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی.
- (3) سوره فصلت، آیه 53؛ سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق.
- (4) سوره انسان، آیه 3؛ انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا.
- (5) سوره حشر، آیه 19؛ نسوا الله فانسیهم انفسهم.
- (6) سوره اعراف، آیه 172؛ و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا يوم القيامة انا کنا عن هذا غافلین.
- (7) روشن است اینجا که از «کتاب نفس» در مقابل «دفتر نفس» نام می‌بریم منظور آن بخش از نهاد انسانی و فطرت الهی است که «قلم الهی» در تکوین فطرت انسانی به نگارش آن رقم خورده است. «فطرة الله التي فطر الناس عليها» سوره روم، آیه 30.
- (8) غررالحکم.
- (9) ثم سواه و نفخ فيه من روحه، سوره سجده، آیه 9 و نیز: سوره حجر، آیه 29 و سوره ص، آیه 72.
- (10) فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله، سوره روم، آیه 30.
- (11) اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه؛ سوره فاطر، آیه 10.
- (12) سوره اسراء، آیه 14.
- (13) ان الله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمه عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول. امام کاظم (ع)، کافی، ج 1، ص 16.
- (14) ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار و ان منها لما يشفق فيخرج منه الماء و ان منها لما يهبط من خشية الله و ما الله بغافل عما تعملون؛ سوره بقره، آیه 74.
- (15) نهج البلاغه، کلمات قصار، ص 518.

فصل سوم : شاکله

اراده حکیمانه اشاره کردیم که در شکل‌گیری شخصیت جوان، نقش اول را خود، ایفای می‌کند. در شکل‌دهی و بروز آن، حرف اول و آخر را شناخت، اراده و خواست خود او است که می‌زند. پرواضح است این به معنای نادیده گرفتن عوامل دیگر در شکل‌گیری شخصیت انسانی نیست. عوامل و زمینه‌های بسیاری وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. افراد و بخشهای گوناگونی می‌باشند که سهمی از این مسؤولیت را بر دوش دارند اما اینها همه مشروط به خواست و اراده جوان است، و اراده او نیز بر اساس شناخت و نوع دریافتها و آگاهیهای است که به دست می‌آورد. شناخت ارزشها و گزینش ملاکهای ارزش‌دهی، و به عبارت دیگر، دیدگاهی که اونسبت به «خود»، «جهان» و «زندگی» پیدا می‌کند و باورهایی که در خودجای می‌دهد، زمینه تصمیمات و حرکات ارادی او را فراهم می‌نماید. نقطه عطف در بررسی و ارزیابی عوامل تکوین ساختار شخصیت و ارزش‌وجودی هر انسان را باید در همین مرحله دانست. پندارها و باورهای انسانی زمینه‌ساز عزم و اراده او است. «انگیزه» که اصل و جهت رفتارهای آدمی را تحقق می‌بخشد ریشه در باورهایی دارد که به آن دست یافته است. رفتار آدمی حاکی از نوع شخصیت او است؛ چنان که شکل‌دهنده شخصیت او نیز می‌باشد. رفتار و عملکرد و آنچه که از وجود انسان به عنوان «فعل ارادی» وی سر می‌زند ریشه در نیت و عزم، انگیزه و اراده او دارد، و اینها همه، جایگاهشان قلب و جان آدمی است که در بخشی دیگر از آن نیز سخن خواهیم گفت.

در شکل‌گیری شخصیت انسان، و در بحث ما، شخصیت جوان، به‌عوامل بسیاری بستگی دارد که برخی از آنها چون عامل وراثت یا محیط، در نگاه نخست از عهده و گزینش خود او بیرون است اما شناخت و اراده و انگیزه او است که نقش اصلی را ایفا می‌کند و مسؤولیت‌پذیری و مسؤول‌بودن او، درست از همین نقطه است. چون می‌تواند تصمیم بگیرد و چون می‌تواند میان «این» و «آن» یکی را گزینش کند، مسؤولیت می‌پذیرد و باید پاسخگو باشد.

قرآن کریم از برخی چنین یاد می‌کند:

«وقتی رفتار زشتی را انجام می‌دهند می‌گویند این سنت‌پدران ما بوده است و ما آنها را بدین روش یافته‌ایم و خداوند به ما چنین دستوری داده است. به آنان بگو خداوند هیچ‌گاه دستوره عمل ناپسند نمی‌دهد.»⁽¹⁾

اگر پذیرفتیم که انسان قدرت گزینش دارد، او است که تصمیم می‌گیرد و او است که براساس اراده‌اش و به دنبال انگیزه‌هایش «عمل» می‌کند، دیگر سلب مسؤولیت، امری منطقی نخواهد بود. همواره بین رفتار آدمی و انگیزه‌ها و اوصاف و ویژگیهای نفسانی او رابطه تاثیرگذاری متقابل وجود دارد.

شاکله!

قرآن کریم در بیان یک اصل کلی، تعبیر «شاکله» را به کار برده است. این اصل کلی با خطاب به پیامبر ﷺ این گونه بیان می‌شود:

«قل کل يعمل علی شاکله»؛ (2).

«بگو که هر کسی بر اساس شاکله خویش عمل می‌کند.»

می‌بینید که این امر به عنوان یک قاعده کلی و اساسی بیان شده است. هر انسانی رفتار و عمل او برخاسته از «شاکله» او است. بین اعمال فرد و «شاکله» او همواره تناسب و رابطه برقرار است. کردار و شخصیت رفتاری هر انسانی ریشه در «شاکله» او دارد و تفسیر و تحلیل عملکرد هر شخص را باید در «شاکله» او جستجو نمود. این کلمه با کلمات «شکل، تشکیل و تشکل» هم خانواده و از یک ریشه است. گفته‌اند «شکل» در اصل به معنی بستن چهارپایان به کار می‌رود. برخی نیز «شاکله» را از شکل به معنی هیات و قیافه شمرده‌اند. به معنی مثل و مانند نیز گفته‌اند. به هر صورت «شاکله» یا به معنای سنجیه و صفت اخلاقی و تربیتی و باورهای آدمی است که با معنای نخست تناسب دارد چرا که سنجایا و اوصاف اخلاقی تربیتی و باورهای موجود، انسان را مقید می‌سازد که به تناسب آنها حرکت کند؛ و پایه معنای «راه و مذهب» است؛ با این تناسب که وقتی انسان در مسیری عبور می‌کند گویا آن را در پیش گرفته و خود را بدان مقید ساخته است و کسی که مذهب و روشی را انتخاب کرده گویا به آن ملتزم شده و از آن تخلف نمی‌کند.

به هر حال، اصل مذکور، عمل انسانی را مبتنی بر «شاکله» او می‌داند؛ یعنی بین آن دو، تناسب و هماهنگی می‌بیند. می‌توان «شاکله» را در مقایسه با عمل،

همانند «جان و روح» دانست که در بدن سرایت دارد و به تعبیر دقیق تر، بر بدن اشراف دارد و این بدن است که با اعضاء و اعمالش، شکل و ساختار روحی فرد را به نمایش می‌گذارد. هم دانش روز پذیرفته است و هم تجربه نشان می‌دهد که میان اوصاف و حالات نفسانی و بین رفتار آدمی رابطه‌ای ویژه برقرار است. به عنوان مثال، هیچ‌گاه رفتار و برخورد یک انسان شجاع و یک انسان ترسو در مواجهه با یک صحنه ترسناک، یکسان نیست. چنان که بین صفات نفسانی و بین نوع ساختار وجودی انسان نیز رابطه خاصی وجود دارد. برخی طبیعتی زودرنج دارند، برخی به سرعت خشمگین می‌شوند، عده‌ای حس انتقامجویی در آنان قوی است، برخی علاقه ویژه‌ای به خوردن و دیگر خواسته‌های غریزی دارند ولی بعضی در نقطه مقابل اینها هستند. البته اینها هیچ یک به معنی سلب اراده از شخص نیست؛ فقط بیان کننده زمینه‌های گوناگونی است که در افراد وجود دارد ولی اختیار و قدرت انتخاب را در افراد نادیده نمی‌گیرد. قرآن عزیز، با مثال زمین و سرزمین پاک که گیاه در آن می‌روید، و زمین شوره‌زار و نامطلوبی که حاصلی در بر ندارد، به گونه‌ای دیگر نیز به این واقعیت می‌پردازد.

(3)

این نوع رابطه، واقعیتی است که میان ذات انسانی و ملکات اخلاقی و تربیتی و رفتار او وجود دارد. البته این تناسب و رابطه را باید از نوع رابطه داخلی و درونی دانست چرا که نوعی دیگر از بستگی و ارتباط میان رفتار و اوصاف و بین اوضاع و احوال و عوامل خارجی وجود دارد که به آداب و سنن و رسوم و عادات اجتماعی برمی‌گردد. اینها نیز انسان را به مسیری موافق و مناسب خویش می‌کشاند و او را از رفتاری در جهت خلاف آنها باز می‌دارند. پس می‌توان رفتار

و شخصیت فرد را نه تابعی از اوضاع و شرایط اجتماعی، بلکه متأثر و هماهنگ با آن دانست.

نتیجه اینکه، در یک برداشت و به بیانی آسان می‌توان گفت «شاکله» انسانی، شکل و محتوای عمل او را ترسیم می‌کند و در واقع شکل‌دهنده به حرکت و رفتار او است. به بیانی دیگر، «شاکله» را باید عبارت از همان مجموعه عوامل و اجزائی دانست که شخصیت انسانی او را تشکیل می‌دهد. نتیجه می‌گیریم که هرانسانی بر اساس نوع شخصیتی که دارد عمل می‌کند و از آنجا که همواره بین عمل انسان و شکل‌گیری شخصیت و شاکله او تاثیرگذاری متقابل وجود دارد پس نوع شخصیتی که دارد هرچند ترسیم‌گر رفتار و اعمال او است ولی همین رفتار و عملکرد در تثبیت و استقرار و ثبات آن شخصیت نقش مستقیم دارد. این تاثیرگذاری گاه تا جایی پیش می‌رود که موجب رسوخ کامل اوصاف خوب یا بد نفسانی در جان آدمی می‌شود تا جایی که جدایی از آن دشوار می‌نماید و یا غیرممکن. برخی آیات و رهنمودهای دینی که سخن از بسته بودن قلب و چشم و گوش جمعی گمراه به میان آورده است و آنان را قابل هدایت نمی‌داند اشاره به همین واقعیت است. اینها کسانی‌اند که شخصیت و شاکله‌اشان چنان در مسیر کفرو تربیت غیرانسانی و گمراهی ثبات یافته است که «انذار» پیامبر ﷺ نیز به حالشان سودی نمی‌بخشد. (4).

اگر رفتار و اعمال انسان همواره برخاسته از نوع شخصیت و شاکله و سجایای تربیتی و باورهای درونی او است پس نشان‌دهنده نوع شخصیت او نیز می‌باشد. فردی که گرفتار تکبر و خودبینی است نشانه‌ها و آثار این، بخش از «شاکله» او را می‌توان در کلام و سکوت و قیام و قعود و حرکت و سکون او

شاهد بود. پس رفتار آدمی را باید نماینده شخصیت درونی او دانست. شخصیت اجتماعی انسانی تنها نمودی از شاکله و شخصیت درونی او است.

نقطه عطف در تکوین شاکله

مهمترین مرحله شکل‌گیری شخصیت و شاکله آدمی را باید در مرحله‌گزینش و پذیرش باورهای درونی و اعتقادی برشمرد. باورهایی که با جان‌او گره می‌خورند و نوع بینش و دیدگاه او را نسبت به انسان و جهان مشخص می‌سازند. سنگ زیربنای شخصیت را در همین جا باید جویا شد. اگر گام اول در مسلمانی، اقرار به توحید و شهادت به رسالت است از همین روی است. باورهای درونی، همواره جان آدمی را به واقعیت‌های مورد نظر پیوند و گره می‌زند. به همین جهت است که از آن به عنوان عقیده و اعتقاد نام برده می‌شود و می‌دانید که «عقد» در اصل به معنی گره و پیوند می‌باشد. «شاکله» را نیز از ریشه‌ای نزدیک به همین معنا معرفی کردیم. پس باورها و اعتقادات انسان، نوعی بستگی و پایبندی و پیوند او را معین می‌کند. انسان و در نتیجه اعمال او همواره بسته و در پیوند با باورها و شاکله‌های او است.

اشاره کردیم که انسان با این وجود، قدرت انتخاب دارد. هرچند «شاکله» و باورها و نوع تربیت و فرهنگ حاکم و شرایط محیط، همه و همه زمینه‌هایی برای تاثیرگذاری بر اعمال و رفتار اویند ولی همواره این اوست که اراده می‌کند و از زمینه‌های داخلی یا بیرونی به نفع دستیابی به خواست خویش سود می‌برد تا جایی که برخی مواقع، جدا شدن از آن برای او غیر ممکن است لکن او آزاد بوده است که خود را به این مرحله از رسوخ و نفوذ این باور یا صفت برساند. پس او «همان» است که در عمل «نشان» می‌دهد. می‌بینید که اراده و قدرت انتخاب و اختیار او است که همواره حرف آخر را می‌زند. شکل گرفتن و ثبات یافتن

«شاکله» او بسته به اراده و نوع همت او است. نتیجه اینکه تکوین شخصیت او بستگی تام به اراده و خواست او دارد.

این اراده و این خواست در سنین جوانی که زمینه شکل‌گیری «شاکله» آدمی و «شخصیت» او بسی هموار است و همانند اسبی راهوار سرپیچی کمتری دارد اهمیت بسزایی خواهد یافت. استفاده از این فرصت، مسؤولیت مهمی است که مستقیماً بر دوش جوان نهاده شده است. قوت اراده و عزم جزم، ابزاری بس لازم در استفاده صحیح از این اوقات در جهت شکل‌گیری سالم شخصیت جوان است، چنان که آگاهی و معرفت نسبت به همه عواملی که در نوع شخصیت آدمی تاثیر دارد راه را برای تصمیم و اراده صحیح هموار می‌سازد و در تصمیم‌گیریها او را از افراط و تفریط باز می‌دارد؛ چنانکه علی علیه السلام:

لا یری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً؛⁽⁵⁾ .

«جاهل را وقتی می‌نگری یا افراط می‌کند و یا تفریط.»

اراده و تصمیم آنگاه که بر آگاهی و شناخت و اطلاعات لازم تکیه نداشته باشد یا دچار تندروی می‌شود و یا در خمودی و کوتاهی پرت می‌زند. این است که جوان در شکل‌دهی به شخصیت خویش همواره نیازمند اراده است اما اراده‌ای حکیمانه و از سر اندیشه و آگاهی. باید قوت و نیروی جسمی و سلامت تن و توانستن را نیز در اراده و نیت‌های استوار و یربنیان جو یا شد. به این روایت بس زیبا و پرمغز از حضرت امام صادق علیه السلام توجه کنید:

ما ضعف بدن عما قویت علیه النیة؛⁽⁶⁾ .

«هیچ تنی، نسبت به آنچه که نیتی استوار و اراده‌ای قوی برای آن وجود داشته باشد دچار ضعف و ناتوانی نمی‌شود.»

می بینیم که پیام و جانمایه این حدیث شریف، این سخن مشهور است که
«خواستن توانستن است» پس «توانستن در خواستن است»! اگر
بخواهی می توانی. پس بخواه تا بتوانی.

پی نوشت ها :

- 1) و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا يامر بالفحشاء اتقولون
على الله ما لا تعلمون؛ «سوره اعراف، آیه 28».
- 2) سوره اسراء، آیه 84.
- 3) والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذى خبث لا يخرج الا نکدا كذلك نصرف الآيات لقوم
يشكرون؛ «سوره اعراف، آیه 58».
- 4) از جمله: ان الذين كفروا سواء عليهم ا انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون. ختم الله على قلوبهم و
على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظيم، «سوره بقره، آیه 6 و 7».
- 5) بحار الانوار، ج 71، ص 217.
- 6) همان، ج 70، ص 205.

فصل چهارم : توان

افعال و حرکات آدمی نشان‌دهنده توان بدنی و قوت روحی او است؛ چرا که برخاسته از آن است. بسیاری خواسته‌ها و آرزوهای آدمی جامه عمل نمی‌پوشد چراکه «توان» و امکان تحقق آن را ندارد. برخی مطالعه یک کتاب معمولی را نیز نمی‌توانند به پایان ببرند و برخی چنان منشاکرت و تحول می‌گردند که کتابهای بسیاری درباره آنان نوشته می‌شود. برخی، از مدیریت زندگی شخصی خویش عاجزند و پاره‌ای انسانها از اداره‌کره خاکی نیز برترند. عده‌ای، از راه رفتن روی زمین صاف نیز درمانده‌اند و برخی روی طناب به حرکات نمایشی می‌پردازند. بارها دیده‌ایم که برخی قادر به تلفظ صحیح کلمات نیز نیستند و مثلاً برف را «بفر» می‌گویند! و از جانب دیگر حداقل شنیده‌ایم و یا خوانده‌ایم که انسانهایی تنها با اشاره واراده خویش جامدی را به سخن می‌آورند، رفته‌ای را احضار می‌کنند، گمشده‌ای را نشان می‌دهند، چشمه‌ای را جاری می‌سازند، بیماری را معالجه می‌کنند و یا حتی جان را از تن خویش رها می‌سازند! اینها واقعیاتی است که حداقل بخشی از آن ملموس زندگی و یا باورهای درونی ماست. آیاتاً کنون پرسیده‌ایم «توان» و قوت در چیست؟ چرا برخی می‌توانند و برخی نمی‌توانند؟ و دقیق‌تر اینکه، چرا برخی «توان» دارند و برخی ندارند؟ در اینکه قوت بدنی و توان جسمانی برخی را قادر به انجام و بعضی را ناکام می‌کند شکی نیست اما بسیاری حتی در شرایط مساوی و یا برتر نیز ناکام می‌مانند. در اینکه علم و اطلاعات، منشا قدرت و توان است تردیدی نیست

اما بسیاری از افرادی که در شرایط مساوی یا بالاتر نیز، آگاهی هایشان سودی به حال آنان ندارد.

انگیزه بحث

جوان در شکل‌دهی و تکوین شخصیت خویش نیازمند «توان» و قوت است. او می‌خواهد بداند که منشا توانایی او چیست؟ بکارگیری عواملی که به شخصیت او شکل می‌دهد و رفع موانع موجود و آمادگی برای دفع موانع احتمالی، محتاج توانایی لازم است. این توانایی را در کجا باید جست؟ پرواضح است که «توان» تن و قوت بدن به تنهایی نمی‌تواند ابزاری برای بکارگیری این عوامل و کنار زدن موانع باشد. خود «توان» بدنی نیز گاه برای او آرزویی است که انتظار تحقق آن را می‌کشد و راهی بدان می‌جوید! و اصلاً چه بسیار که همین توانایی بدنی نیز مانعی برای دستیابی به آن نوع از شخصیت انسانی که به صورت منطقی در اندیشه و باور خود برای خویش پسندیده است می‌گردد. می‌بینید که هنوز این سؤال بی‌جواب مانده است که منشا توانایی چیست؟

بازگشت به یک اصل

سخن ارزشمندی را که بدان اشاره کردیم یک اصل جامع و ثابتی است که پیشتر تنها به ذکر آن بسنده کردیم. این اصل کلی، سخنی از حضرت امام صادق علیه السلام است که شواهد متعددی در دیگر رهنمودهای دینی برای آن وجود دارد. اصل مذکور را آن حضرت علیه السلام این گونه بیان می‌فرماید:

ما ضعف بدن عما قویت علیه النیة؛^(۱) .

ترجمه این سخن می‌تواند چنین باشد:

«هیچ تنی، نسبت به آنچه که نیتی استوار و اراده‌ای قوی برای آن وجود داشته باشد دچار ضعف و ناتوانی نمی‌شود.».

می‌بینید که ضعف و قوت بدن براساس اصل مذکور، تنها تابعی از نیت و خواست انسان است. بدن برای روح و جوانب و مظاهر گوناگون آن ابزاری بیش نیست. ابزاری که قوت و ضعف آن نیز در گرو خود روح و جان آدمی است. نه این است که روح آدمی اسیر تن خاکی باشد و در زندان آن به سربرد بلکه این بدن و حیات مادی آن است که در سلطه روح است و همانند ابزاری بی‌اراده در دست روح و به اشراف مستقیم او در حرکت است. در واقع، مرگ نیز چیزی جز این نیست که روح آدمی بدن و حیات مادی آن را رها می‌کند؛ درست همانند استادی ماهر که ابزار را به کناری می‌نهد. اراده، علم، ادراک، عزم، نیت، اختیار، اندیشه، کمال‌جویی و هر آنچه از این مقوله است همه، مظاهر نفس و روح آدمی است. همان چیزی که پیشتر از آن به عنوان «خود» یا «من» یاد کردیم. این حقیقتی بس شگرف و ارزشمند در باورهای دینی و نقطه عطفی در معارف اسلامی، انسانی ما می‌باشد.

هرچند روح که حقیقتی مجرد است بدن مادی را به خدمت خویش می‌گیرد اما برخی ارواح چنان توان و وسعت می‌گیرند که بدون بکارگیری اعضاء و جوارح و بدون محدودیتها و قیود و شرایطی که ابزار مادی تن‌دربر دارد به خواست خویش دست می‌یابند.

اگر پذیرفتیم که بدن همانند ابزاری تسلیم و در اختیار «روان» آدمی است پس قوت و توان واقعی آن را باید در توانمندی «روان» او جست. اگر باور و عزم و سپس نیت، «توان» گیرد بدن هیچ‌گاه احساس ضعف نخواهد کرد.

عمده، توانمندی نیت و باور درونی است که ضعف و قوت بدن و حیات مادی آن نیز تابع آن است. بر هر چیزی که نیت و خواست آدمی قوت گیرد بدن نسبت به آن دچار سستی نخواهد شد. به همان میزان که روح آدمی از خود اراده‌ای استوار و قوی نشان دهد، قوای بدنی نیز «توان» خواهند یافت. قوت اراده و توان روحی انسان ریشه در یقین و باور او دارد. اینکه در برخی دستورات دینی می‌خوانیم که «با یقین باش قوی خواهی بود»⁽²⁾ اشاره به همین حقیقت است. هر چقدر باورهای انسان قوی‌تر باشد توانمندی روحی او نیز در همان مسیر بیشتر و استوارتر خواهد بود. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در همان نامه‌ای که به فرزند عزیزش، امام حسن مجتبی علیه السلام می‌نویسد در بیان سفارشات و دستورالعملهایی که برای او صادر می‌کند اضافه می‌کند که «قلب را با اندرز زنده کن و با زهدورزی بمیران و آن را با یقین، تقویت نما.»⁽³⁾ و در گذشته گفتیم که کلماتی چون، روح، دل، قلب، عقل، نفس، همه حاکی از یک حقیقت مجردند که از آن با عنوان «خود» یا «من» یاد می‌کنیم و پرواضح است که باورهای انسانی ریشه در شناخت و معرفت او دارد. هر چقدر معرفت انسانی نسبت به حقایق جهانی بیشتر باشد باور و در نتیجه اراده و نیت او استوارتر

خواهد بود. شناخت جهان «نفس» آدمی جایگاهی بس بلند دارد و چنان که بیشتر تاکید شد «معرفت نفس» معرفت پروردگار را در پی دارد.

شناخت نفس و دستیابی به باورهای درونی نسبت به حقیقت جهان نفس و جهان خارج از آن، از راه ریاضت و مراقبت و اشراف بر نفس حیوانی و فاصله گرفتن از جاذبه‌ها و کششهایی که آدمی را از «حقیقت» هستی جل و علا باز می‌دارد، به دنبال خود افقهای بسیار والا و ارزشمندی را برای انسان پدید می‌آورد و درهای توانمندی فراوانی را به روی او می‌گشاید. «نفس» او ظرفیت پذیرش معارف و قوایی می‌گردد که دیگران از آن بی‌بهره و عاجزند. چشمه‌های نور و آگاهی از مبدا هستی جل و علا در دل او که همان جان او است سرازیر می‌شود (4). آن وقت سخن گفتن مشتکی سنگریزه در کف او امری عادی خواهد بود. چنان که شیر درنده‌ای که تالچظه‌ای پیش نقشی بر پرده بود به راحتی یک اشاره و یا یک نگاه، حرکت خواهد نمود.

همت عالی و اراده استوار گوهری بس گرانبه‌است که آن را باید در فضای معرفت و یقین جویا شد چنان که فرمود:

«عزم و اراده، به اندازه بینش است.» (5)

و آن بینش و معرفتی بسیار ارزشمند و توان‌آفرین است که برخاسته از رهایی جان از قید تن باشد. پرواضح است انسانی که در بندگی تن گرفتار آمده نمی‌تواند از توانمندی روان خویش بهره جوید. ریشه شجاعت و توان و همت والا و اراده استوار و ثبات قدم و فایق آمدن بر خواسته‌ها را باید در جای دیگر سیراب کرد. گلچینی از ابیات ملای رومی در مثنوی در وصف مبارزه حمزه سیدالشهدا علیه السلام در میدان جنگ، گویای بخشی از این حقیقت است؛ که بازگو می‌کنیم:

اندر آخر حمزه چون در صف شدی
 سینه باز و تن برهنه پیش پیش
 خلق پرسیدند کای عم رسول
 نه تو لاتلقوا بایدیکم الی
 پس چرا تو خویش را در تهلکه
 چون جوان بودی و زفت ⁽⁷⁾ و سخت
 چون شدی پیر و ضعیف و منحنی
 لا ابالی وار با تیغ و سنان
 تیغ، حرمت می ندارد پیر را
 زین نسق ⁽⁹⁾ غمخوارگان بی خبر
 بی زره سرمست در غزو آمدی
 در فکندی در صف شمشیر خویش
 ای هژبر صف شکن شاه فحول
 تهلکه ⁽⁶⁾ خواندی زیغام خدا
 می در اندازی چنین در معرکه
 تو نمی رفتی سوی صف بی زره
 پرده های لا ابالی ⁽⁸⁾ می زنی
 می نمایی دار و گیر و امتحان
 کی بود تمییز، تیغ و تیر را
 پند می دادند او را از غیر ⁽¹⁰⁾

جناب حمزه عليه السلام در جواب می گوید :

گفت حمزه چونک بودم من جوان مرگ می دیدم وداع این جهان
سوی مردن کس برغبت کی رود پیش اژدرها برهنه کی شود
لیک از نور محمد من کنون نیستم این شهر فانی را زبون
از برون حس لشکرگاه شاه پر همی بینم ز نور حق سپاه
خیمه در خیمه، طناب اندر طناب شکر آنک کرد بیدارم ز خواب ⁽¹¹⁾

می بینید که حمزه عليه السلام منشا توانمندی و بی باکی خویش را نه در قوت بازوو ستبری تن، بلکه در «یقین» و معرفت درونی خویش معرفی می کند و از همین جاست که لشکرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را نه با چشم سر، که با چشمی دیگر، پراز سپاه می بیند که خیمه ها برپا کرده اند. او سپاس خویش به خاطر اینهمه توانمندی را به پیشگاه کسی تقدیم می کند که او را از خواب بیدار کرده است. روشن است انسان خفته توان حرکت، غلبه بر مشکلات و دستیابی به آرمانها را ندارد. جان خفته نیز چنین است.

اگر قلب آدمی به «یقین» دست یابد و حقیقتی در باور جانش جای گیرد، چنان ثباتی به خود می گیرد که استواری آن از کوه نیز بیشتر خواهد بود. این واقعیت را در این رهنمود دینی چنین می خوانیم :

«کندن کوهها آسانتر است از کندن قلبی از موضع وجایگاهش». ⁽¹²⁾

کوه هر چند بزرگ و هرچه سخت باشد ولی به هر حال از عالم ماده است و برخی ابزار مادی در آن کارگر می افتد؛ اما دل و قلب و نفس انسان و هر آنچه بدان پیوند می خورد و با آن متحد می گردد از عالم ماده نیست و ابزار مادی با آن سنخیتی ندارد تا در آن تاثیر گذارد. با آنچه گذشت می توانیم به اجمال به تحلیل

و ارزیابی سست عنصری، ضعف اراده، بریدن، یاس، سرخوردگی و دون همتی
برخی پردازیم.

فرا راه

دوران جوانی از یک سو بخاطر موقعیت ویژه‌ای که از نظر آمادگی برای پذیرش حقایق هستی و دریافت معارف الهی و باز شدن در دل به روی چشمه‌های آگاهی و قله‌های توانمندی، در اختیار می‌گذارد و از جانب دیگر به همین میزان، زمینه اسارت جان در چنگال تن و سفت شدن رشته‌های این اسارت را فراهم می‌کند باید به دیده اهمیت نگریسته شود. توان واقعی را باید در دریافت حقایق هستی و «یقین» به حق تعالی جویاشد. قوت تن را نیز در توانمندی روح جست.

هرچند دستیابی به مرحله یقین بسی دشوار است تا جایی که در سخنان امامان ما علیهم‌السلام بارها تصریح شده است که در میان مردم چیزی کمتر از یقین توزیع نشده است ⁽¹³⁾ اما برخورداری از مرحله‌ای از آن نیز نتیجه‌ای متناسب با آن به دنبال خواهد داشت. جالب است بدانید روزی حواریون و اصحاب حضرت عیسی علیه‌السلام آن حضرت را در میان خویش ندیدند. برای جستجوی او بیرون رفتند؛ دیدند روی آب راه می‌رود. یکی از آنان گفت: ای پیامبر خدا! آیا ما نیز به طرف تو پا بگذاریم؟ فرمود: آری. آن شخص یک پای خویش را بر آب گذاشت و رفت پای دیگر را بگذارد که در آب فرو رفت. عیسی علیه‌السلام فرمود:

دستت را بده ای «کوتاه ایمان»! اگر انسان به اندازه دانه یا ذره‌ای یقین داشت، می‌توانست روی آب راه برود ⁽¹⁴⁾.

طبق یک گزارش، همین موضوع، پیش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطرح شد. فرمود:

اگر یقین عیسی بیش از این بود در هوا حرکت می‌کرد (15).

انسان بسیاری از امور را می‌شنود، آن را می‌پذیرد و به آن ایمان می‌آورد؛ به عنوان مثال همین جریان حرکت روی آب توسط حضرت عیسی (علیه السلام)؛ اما باور و «یقین» مرتبه‌ای بالاتر از این است. اگر شما خورشید یا ماه را با چشم خود ببینید دیگر نه این است که شنیده‌اید و به آن ایمان می‌آورید بلکه این حقیقت در باور شما جای می‌گیرد. دیگر، چیزی به عنوان علامت و نشانه وجود خورشید و ماه برای شما وجود نخواهد داشت. گویا که خورشید یا ماه در شما حضور یافته است و از این لحظه به بعد آنها نشان از واقعیات دیگر می‌دهند و نه اینکه چیزی نشان از هستی و وجود آنها بدهد. معرفت شهودی نفس نسبت به حقایق هستی به گونه‌ای که گویا همه هستی در او حضور یافته است را می‌توان «یقین» نامید. تلاش عملی برای دستیابی به هر مرحله‌ای از باور و کنترل غرائز و اشراف به خواسته‌های نفس و محدود ساختن آن در چارچوب ارزشها و ضوابط دینی به همان میزان روشنایی جان، توانمندی روح، استواری اراده، بلندی همت، زوال تردید و تحیر و ایمان به غلبه بر موانع را در پی خواهد داشت. حسن ختام این بخش از بحث، فرازی کوتاه ولی راه گشاست. این قطعه عبارت از پرسش و پاسخی است که میان پدری بس بزرگ و فرزندی بس عزیز رد و بدل شد.

زمانی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دو فرزندش، حسن و حسین (علیه السلام) پرسید:

تفاوت میان ایمان و یقین چیست؟

هر دو به احترام یکدیگر ساکت ماندند و هیچ یک اقدام به پاسخ ننمود. لذا حضرت (علیه السلام) خطاب به فرزندش حسن (علیه السلام) فرمود: ای ابا محمد! پاسخ بده. گفت: میان آن دو یک وجب تفاوت است.

حضرت علیه السلام فرمود : چگونه چنین است؟ گفت : زیرا ایمان عبارت از چیزی است که با گوشه‌ایمان می‌شنویم و با قلبه‌ایمان می‌پذیریم، و یقین چیزی است که با چشمانمان می‌بینیم و با آن بر آنچه از ما پنهان است استدلال می‌کنیم ⁽¹⁶⁾ .

بی نوشت ها :

- (1) بحارالانوار، ج 70، ص 205.
- (2) امیرالمؤمنین (ع)، غررالحکم.
- (3) احی قلبک بالموعظة و امته بالزهد و قوه بالیقین؛ نهج البلاغه، نامه 31، ص 392.
- (4) لیس العلم بالتعلم، انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یرید ان یرید به آموزش نیست؛ علم نوری است که در قلب هر کسی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد او را هدایت کند واقع می‌شود. بحارالانوار، ج 1، ص 225.
- (5) امیرالمؤمنین (ع)، غررالحکم.
- (6) اشاره به آیه 195، سوره بقره با این مضمون که با دست خودتان، به مهلکه نیفکنید.
- (7) ستبر و فربه.
- (8) به معنی بی‌باکی و عدم نگرانی.
- (9) ردیف، سری.
- (10) حوادث و پیش‌آمدها.
- (11) مثنوی معنوی، چاپ امیرکبیر، ص 552.
- (12) حضرت صادق (ع)، تحف العقول.
- (13) از جمله : کافی، ج 2، ص 51 و 52.
- (14) الدرالمنثور، ج 2، ص 27.
- (15) بحارالانوار، ج 70، ص 179 و نیز نک : کنز العمال، خبر 7342 و 7343.
- (16) بحارالانوار، ج 70، ص 182.

فصل پنجم: ناهنجاریهای بازدارنده

در شکل‌گیری صحیح شخصیت جوان از برخی موانع و ناهنجاریها باید نام برد که به راحتی می‌توانند نقش منفی خویش را ایفا کنند. چنان‌که برخی از همین عوامل مانعی عمده در جهت روان‌شناختی صحیح و منطبق با واقع او نیز می‌باشند. در رهنمودهای دینی به وضوح و با تأکیدی ویژه، از ناهنجاریهای مورد بحث، یاد شده است. آرمانهای شخصیتی و ره‌یافتهایی که در دستیابی به ارزشها و آرمانهای اسلامی - انسانی راه می‌نماید، همواره دستخوش این عوامل بازدارنده است. عواملی که پیروزی، دستیابی، موفقیت و «ظفر» را دشوار، ناتمام یا ناممکن می‌سازد.

«ظفر» واژه‌ای است که در همین زمینه بارها در رهنمودهای دینی به کار رفته و زمینه‌ها و موانع آن گوش زد شده است. ناهنجاریهایی که از آن سخن خواهیم گفت نتیجه‌ای که در پی خواهد داشت چیزی جز «عجز» و ناتوانی از روان‌شناختی و شکل‌دهی صحیح و کمال یافته شخصیت انسانی، نخواهد بود. ناتوانی، ثمره‌ای جز از دست دادن «مطلوب» نخواهد داشت.⁽¹⁾ و انسان «عاجز» پرواضح است که نتواند به خواسته خویش دست یابد. این «عجز» ممکن است واقعیت نداشته باشد اما احساس آن و به عبارتی «عجزکاذب» نیز همین ویژگی را در پی خواهد داشت. «عجز» را چنانکه در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است باید به عنوان یک «آفت» برشمرد.⁽²⁾ آفتی که خود معلول عواملی چند است.

به هر روی، «عجز» را باید عمده‌ترین ناهنجاری بازدارنده در شکل‌گیری سالم شخصیت جوان برشمرد. این ناهنجاری همان‌گونه که اشاره شد، خود معلول

عواملی چند است که خواهد آمد. هر حرکتی و جنبشی که از آدمی سر می‌زند به همان نسبت، محدوده توان خویش را می‌نماید. مقوله عجز و توانایی در انسانها را باید امری نسبی دانست. این نسبت در هر کس به گونه‌ای است، اما در یک برآورد دینی و براساس ملاکهای موجود در منطق دینی، می‌توان به معرفی ناتوان‌ترین فرد پرداخت. ویژگی چنین فردی را نیز در ادامه پی خواهیم گرفت. در یک جمع‌بندی می‌توان فهرست موانع و ناهنجاریهای بازدارنده را این‌گونه تنظیم کرد :

1 - بی‌حزمی و عدم دریافت رهنمودها

2 - فقدان جزم و عزم

3 - ضعف بردباری و ثبات

4 - سستی و تنبلی

5 - خودپسندی

6 - ترس

7 - تلقینهای منفی

8 - ضعف عمل

9 - غلبه و حاکمیت خوشیها

10 - عجز

اول: بی‌حزمی و عدم دریافت رهنمودها

دستیابی به اهداف و آرمانهای ترسیم شده، خواسته‌ها و کمالات نفسانی، متانت، ثبات و حق‌مداری نفس، نیازمند دریافت رهنمودها و آگاهی‌هایی است که بتواند آدمی را به سرمنزل مطلوب و آرمانی او برساند. همواره مسیرهای دراز، دوران‌دیشی مناسبی را می‌طلبد، روشنی راه، رفع تردید و دودلی و سرگردانی، به هرز رفتن نیرو و به هدر ندادن امکانات، همه و همه دستاورد و رانده‌های صحیح اولیه و گزینش درست می‌باشد. انسان پیروزی چون علی ع «ظفر» را در «حزم» و دوران‌دیشی و توان‌پیش‌بینی می‌داند و دوران‌دیشی و «حزم» را در کارگزاری رای و اندیشه و بکارگیری نیروی تفکر می‌شمارد ⁽³⁾. چنان‌که همو، فقدان این هنجار را آفتی برای توانمندی و شجاعت معرفی می‌کند ⁽⁴⁾.

جوان در بلوغ و رشد شخصیت خویش نیازمند توانمندی است اما عدم‌برآورد صحیح از «آینده» با توجه به معنای وسیعی که این کلمه در بر دارد وضعف در عاقبت اندیشی و بهره‌وری از نیروی اراده و عزم بدون پشتوانه‌های علمی و آگاهی، او را به یک حرکت کور و تاریک خواهدکشاند. حتی براساس یک فراز دینی «آن کس که بدون بینایی و آگاهی لازم، عمل می‌کند همانند کسی است که در غیر مسیر مورد نظر حرکت می‌کند که فراچنگ سرعت حرکت، چیزی جز دوری بیشتر نخواهدبود.» ⁽⁵⁾.

در جایی دیگر نیز همانند درازگوش چشم بسته آسیاب، شمرده شده است که راه به جایی نمی‌برد و دایما بر گرد خویش می‌چرخد. ⁽⁶⁾.

از همین روی تاکید شده است که نسبت به آنچه هنوز رشد و صلاحیت آن معلوم نیست تصمیمی گرفته نشود. ⁽⁷⁾.

دوم: فقدان جزم و عزم

«ظفر» همان گونه که نیازمند جزم و دورنگری و برآورد صحیح است، نیازمند جزم و عزم است. بسیاری از تواناییها و دریافتهای روشنی که می‌تواند در پیمایش راه، به سان چراغی روشن، راه را بنمایاند دستخوش دودلی‌ها، تخیلات، تردیدها و بی‌ارادگیها می‌گردد و این خود آفتی بزرگ به شمار می‌آید. از این روی، به همان شیوه که ما را در ظفرمندی، به جزم‌فرا خوانده‌اند، «جزم» و «عزم» را نیز ابزاری بس لازم شمرده‌اند. ⁽⁸⁾ درخصوص ضرورت برخورداری از اراده حکیمانه، پیشتر نوشته‌ایم اما مناسب می‌نماید به انگیزه تاکید بر این امر که خواست و اراده انسان نقطه عطفی در دستیابی به شکل مطلوب شخصیت است، به این فراز از دعای امام کاظم علیه السلام توجه کنیم که به عنوان یکی از باورهای درونی خویش خطاب به خدای بزرگ اظهار می‌کند:

«دانسته‌ام که برترین توشه سالک کوی تو، اراده‌ای جزم و تصمیمی قطعی است که با آن تو را برگزیند و به سوی تو آید.» ⁽⁹⁾

اگر بزرگترین و نیز جانمایه همه آرزوها و آرمانهای خویش را در آمدن به کوی «دوست» و قرب به «حق» می‌دانیم و اگر به این باور رسیده‌ایم که شکل‌دهی شخصیت انسانی، تنها در چارچوب باورها و ارزشهای دینی می‌تواند تفسیری انسانی و هماهنگ با هستی آدمی داشته باشد، باید این رهیافت را همواره اذعان داریم که برترین ابزار و پشتوانه این «حرکت و کوچ»، عزمی استوار و اراده‌ای پولادین است.

سوم: ضعف بردباری و ثبات

آنچه با عنوان صبر، بردباری و ثبات قدم فرا راه شکل‌گیری شخصیت‌انسانی ما نهاده شده است، مجموعه وسیعی از توصیه‌ها، رهنمودها و راهبردهای جامع را در بر می‌گیرد که در این مجال حتی امکان بازگویی بخشی از آن نیز وجود ندارد. پرواضح است فقدان این خصیصه، زمینه «عجز» و ناتوانی در راهیابی به آرمانهای شخصیتی را به وجود می‌آورد؛ از این رو گوشزد شده است:

کسی که هنجار ارزشمند بردباری و صبر را در برابر ناگواریهای روزگار آماده نکند، ناتوان خواهد ماند. (10)

چنان که فرمود:

فردی که بر مرکب راهوار صبر جای گیرد، به میدان پیروزی راه یافته است. (11)

و همواره در دستیابی به «ظفر»، صبر به عنوان یک اصل توصیه شده است.

چنان که فرمود:

اصبر تظفر؛ (12)

صبر پیشه کن، پیروز می‌شوی.

نزدیک به همین رهنمود را چنین می‌خوانیم:

کسی ظفر می‌باید که بردباری کند (13).

چهارم: سستی و تنبلی

«توانی»، سستی، تنبلی و بی‌حالی را می‌توان به عنوان یک ناهنجاری مستقل ارزیابی نمود. اگر این واقعیت پذیرفته شود که دنیا و زندگی، میدان آزمون و به تعبیری رساتر، میدان مسابقه است، اهمیت «جدیت» و تلاش، جایگاه خویش را خواهد یافت. برخی گرچه اندک، هرچه غیر کمال است و آفتی برای تکوین شخصیت انسانی آنان محسوب می‌شود را و نیز تعلق خاطر بدانها را به بازی می‌گیرند، و اکثریتی هرچه غیر کمال است، شخصیت وجودی آنان را به بازی می‌گیرد! دسته دوم دیگر «خودیتی» مستقل و غیر وابسته ندارند. طفیلی تعلقات دست و پاگیر خویشند. «من واقعی» آنان بازیچه‌ای بیش نیست. در آنان جدیتی در گزینش یک راه عملی صحیح و در چارچوب آرمانها و ارزشهایی که دریافت کرده‌اند مشهود نمی‌باشد. رهیافتها و هدایتهای اولیه نیز کاری از پیش نمی‌برد. اینان دچار آفت سستی، مسامحه، توانی و بی‌حالی شده‌اند و این به راحتی می‌تواند آنان را از وصول به مطلوب باز دارد. آنچه باید به عنوان یک هدایت روشن تلقی گردد این تاکید است که.

بوسیله تصمیم و عزم قاطع به مبارزه با توانی و سستی برخیزید. (14).

پنجم: خودپسندی

از جمله عواملی که باید در شمار ناهنجاریهای بازدارنده مورد توجه قرار داد، خودبینی، خودپسندی و ضایت خاطر از اندیشه و عملکرد خویش است. اعتماد به نفس و اعتقاد به توانایی از لازمه‌های موفقیت است اما خلط این ویژگی لازم با آفتی چون «عجب» و خودپسندی را باید نشانی از عدم درک و شناخت واقعیت انسانی شخص شمرد⁽¹⁵⁾. شناخت صحیح خود و جامعه و توان پیش‌بینی مسیری درست، نیازمند برخورداری از داده‌ها و تجربیات بسیاری است که باید اندوخت. و پرواضح است «عجب» آفتی بس بزرگ در این مسیر است. شکل‌گیری صحیح شخصیت انسانی، منوط به خردورزی و شوق دریافت رهنمودها و اندیشه‌های دیگران است. غروری که حاکی از ستایشگری خویش است و خودپسندی که نشانه بی‌نیازی از این و آن است، خردورزی جوان را سخت آفت‌زده می‌کند، چنان که فرمود:

عجب و خودپسندی، آفت خرد است⁽¹⁶⁾.

ششم: ترس

در بررسی ناهنجاریهای بازدارنده، عامل دیگری رخ می‌نماید که درعین حال می‌تواند هنجاری مطلوب و از عوامل سازنده و زمینه‌ساز رشد به‌شمار آید. ترس، خوف، بیم، وا همه و نگرانی، همه نمودی از یک واقعیت‌اند که می‌تواند چهره‌ای مطلوب به خود گیرد و می‌تواند به آفتی بزرگ مبدل شود و درست از همین نقطه است که در رهنمودهای روان‌شناختی دینی و هدایت‌های عملی آن به دو گونه با پدیده ترس رفتار شده است. گاه پدیده‌ای آفت‌زا و منفی، و گاه زمینه‌ساز رشد و بالندگی. به این فرازا نگاه کنید:

ترس، آفت است (17).

ترس، کاستی و نقص است (18).

مؤمن، ترسو، حریص و بخیل نمی‌باشد (19).

و نیز توجه کنید:

کسی که ترس و خوف او کم باشد آفت او زیاد است. (20).

چه بسیار افراد خائف که خوفشان آنان را به جایگاه امن برده است (21).

کسی که بترسد ایمنی می‌یابد. (22).

به راحتی می‌توان راستای هر دو دسته از رهنمودهای ذکر شده را بازگونمود. آنچه می‌تواند پدیده ترس را در آدمی با تفسیری مثبت یا عنوانی منفی ارزیابی کند، چارچوب، ماهیت و نتایج حرکت و عملی است که ترس مانع آن است. بر این اساس، در شکل‌دهی به ساختار شخصیتی خویش باید از ترسهای موهوم و نگرانیهای نابجا فاصله گرفت چرا که عزم و اراده‌آدمی را دچار تزلزل می‌کند و حس اعتماد به نفس را تضعیف می‌نماید. همواره نیروی اندیشه و آرامش

برخاسته از ایمان درونی، می‌تواند توان جوان را از اسارت ترس نجات بخشد. ترس چنان که برخی تقسیم‌بندی‌های روایی شاهد است، جزء سربازان شیطان معرفی گشته است.

روانکاوی ترس و تحلیل زمینه‌ها و زیرساخت‌های آن، نیازمند شرحی ویژه است که اینک پی‌گیر آن نیستیم. در ارزیابی اجمالی آن می‌توان به ناهنجاریهای چندی چون خودکم‌بینی، خودباختگی، تلقینهای منفی، تحقیرهای بیرونی اعم از خانه و جامعه و کاستی آگاهیها اشاره کرد. مجموعه این عوامل می‌تواند ناهنجاری ترس و بیم را تقویت کند و به همین نسبت شخص را دچار بی‌ارادگی، مسؤولیت‌گریزی، راحت‌طلبی و سست‌عنصری نماید. شخصیت او نیز تابعی از همین ضعفها خواهد بود. از همین رو در رهنمودهای اسلامی، افزون بر معرفی پدیده ترس به عنوان یک ناهنجاری شخصیتی، به صورتی جزئی‌تر شاهد برخی دستورالعمل‌ها در جهت پالایش شخصیت انسانی از این آفت می‌باشیم. از جمله، این توصیه کلی :

هنگامی که از چیزی بیم داشتی خودت را در متن آن قرار بده چرا که خودنگه‌داری شدید تو از آن، مساله‌ای بزرگتر از خود آن چیزی است که از آن خوف داری. (23)

هفتم : تلقینهای منفی

اگر به مفهوم و معنای وسیعی که برای «تلقین» مورد نظر است توجه شود به اهمیت این موضوع به عنوان یک هنجار و یا ناهنجار، بیشتر آگاهی خواهیم یافت. «تلقین» به همان میزان که در اینجا به عنوان یک آفت بازدارنده مورد نگرش است باید به عنوان یک عامل رشد و موفقیت مورد توجه جدی قرار گیرد. چنان که پیشتر شرح کردیم رفتار و منش انسان، برخاسته از نوع شخصیت و باورهای درونی او است و مهمترین مرحله شکل‌گیری شخصیت او را باید در مرحله گزینش و پذیرش باورهای درونی شمرد. هر کس و هر عاملی بتواند باورهای آدمی را به عنوان زیرساختهای رفتاری او شکل بدهد در واقع رفتار و منشهای عملی او را شکل داده است. اینها که می‌خوانید هر چند درباره انسان است اما پرواضح است در تحلیلهای و جسارت‌های جامعه‌شناختی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. جامعه نیز از احاد انسانی تشکیل می‌شود و بدین ترتیب، حوزه عمل و نفوذ آنچه در اینجا با تعبیر «تلقین» از آن یاد می‌شود بسی گسترده است. مفهوم تلقین نیازچندانی به توضیح ندارد. از نظر معرفی مصادیق آن می‌توان به دو بخش فردی و اجتماعی اشاره نمود، چنان که عامل آن می‌تواند عنصری بیرونی و می‌تواند واقعی درونی باشد و باز همان گونه که اشاره شد تلقین می‌تواند به عنوان زمینه‌ای برای رشد و سازندگی درآید، و می‌تواند به صورت عاملی بازدارنده و آفتی اجتماعی رخ نماید. بسیاری از باورهای فردی و اجتماعی، برخاسته از تلقینهایی است که در بسیاری بلکه بیشتر موارد به صورت ناخودآگاه، فرد و جامعه را تحت تاثیر عمیق خویش قرار می‌دهد. عمده فلسفه تبلیغات را باید در این انگیزه جست که به کمک آن می‌توان

جامعه را به سمت باورها و ذهنیهایی سوق داد که می تواند اهداف انجام تبلیغات را جامه عمل پوشد. بخوبی روشن است که تبلیغات اگر بتواند همانند عاملی تلقین کننده باورهای اجتماعی را شکل دهد در واقع راستای حرکت و تلاش آن جامعه را به دست گرفته است. اینها می تواند در جهت مصالح واقعی فرد و جامعه باشد؛ چنان که می تواند به عنوان آفتی بزرگ، کیان و شخصیت فرد و جامعه را در خود پیچد. یک نگاه به آنچه در این زمینه در کشورها و جوامع مختلف می گذرد شاهدی بس گویا در بحث است.

جوان در شکل دهی به شخصیت خویش باید با دیدی تعالی بخش و سعادت آفرین به تلقین و ذهنیتهای و باورهایی که از این راه می توان به آنها رسید بنگرد. خود را از عوامل تلقین کننده ای که روح یاس، وابستگی، ناتوانی، سستی و بی ارادگی را در او تقویت می کند و ارزشهای متعالی را در نگاه او بی ارزش می نماید و به جای آن، باور، اندیشه، فرهنگ و رسومی بی پایه و دور از مصالح انسانیت را جایگزین می نماید دور سازد.

آنچه در فرهنگ دینی ما با عنوان «طیره» مطرح شده و با آن مبارزه شده است بخشی از موضوع مورد بحث است. اینک مجال پرداختن تفصیلی به این موضوع نیست. آنچه در فرهنگ ما با تعبیراتی چون «به فال بد گرفتن» و «شوم پنداشتن» مطرح می شود می تواند بیان کننده مفهوم «طیره» باشد. قرآن از برخی مردمان نام می برد که در برابر دعوت پیامبران علیهم السلام با ابزار «طیره» به مقابله بر می خواستند. حرکت پیامبران علیهم السلام را حرکتی شوم و بدیمن معرفی می نمودند. اگر مواجه با بدی و ناگواری می شدند آن را از شومی و بدبختی پیامبر و یاران او می دانستند و بر همین اساس نیز تبلیغ می کردند و حرکت سازنده پیامبران را برای جامعه خویش، شوم پنداشته و شوم معرفی می کردند و عناصر ساده ولی گسترده

اجتماعی نیز تحت تاثیر قرار می‌گرفتند. و بدین ترتیب پیامبران مسؤولیت می‌یافتند این حقیقت را در باور عمومی جامعه جای دهند که نیکی و بدی سرانجام فرد و جامعه، در گرو حرکت و تلاش و هدایت‌پذیری خود آنان است. خواست خداوند، اراده و عمل شخص و باورها و تلاش او است که نقش ایفای کند. خواست و اراده الهی نیز تفسیری ظریف و دقیق دارد که باید در جای خود پی‌گرفت. به هر حال، نقش اجتماعی «طیره» و «نحس‌انگاری» حالت‌بازدارندگی آن به عنوان یک ناهنجاری فردی و عمومی و لزوم بهره‌وری از آن به مثابه یک هنجار سازنده در مرتبه و مرحله‌ای است که آیاتی چند را در چند جا به خود اختصاص داده است.⁽²⁴⁾ چنان که وجود برخی رهنمودهای حدیثی نیز در جهت مبارزه با این آفت اجتماعی و حتی سوق دادن آن به عاملی سازنده براهمیت موضوع می‌افزاید.

در نهج‌البلاغه می‌خوانیم که «طیره» و به فال بد گرفتن امری بحق و واقعیت‌دار نیست.⁽²⁵⁾ این در حالی است که همینجا در فراز دیگری از سخن حضرت علیه السلام حتی از سحر به عنوان یک واقعیت یاد شده است. روشن است این به معنی نادیده گرفتن تاثیرات شخصی و اجتماعی «طیره» نیست، بلکه اشاره به نادرستی آن است. در سخنی دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

طیره و فال زدن بر اساس همان چیزی است که آن را قرار می‌دهی، اگر راحت گرفتی، راحت است و اگر سخت گرفتی سخت است و اگر نادیده گرفتی چیزی نخواهد بود.⁽²⁶⁾

این رهنمود ارزشمند ما را به این حقیقت هدایت می‌کند که تفال، گمانه‌زنی و امثال آن که در فرهنگها هر کدام به گونه‌ای مرسوم است می‌تواند منشا اثر باشد اما آنچه در واقع عامل این تاثیر است نوع تلقین و ارزیابی خود شخص است.

آنچه شومی و میمندی می‌آورد خارج از خواست خود او نیست. نوع نگاه و تفسیر ما از پیشامدها، صحنه‌ها و اتفاقات و آنچه در فرهنگهای مختلف به گونه‌های گوناگون منشا شومی و بد آمدن به‌شمار می‌آید است که نقش ایفا می‌کند. همین گمانه‌زنی و خطورات قلبی که می‌تواند منشا امیدواری و اعتماد به نفس و دلگرمی به سرانجام خوش و موجب الفت و تقویت رشته‌های دوستی و پیوندهای اجتماعی گردد و نگاه‌آدمی را به هستی، جامعه و محیط، نگاهی سازنده و همراه با آرامش خاطر سازد به عاملی بازدارنده از تلاش و رشد، موجبی برای سوءظن و عداوت و سستی پیوندهای اجتماعی و خانوادگی، ضعف اراده و امید، و زمینه‌ای برای سوق دادن موفقیتها و کامیابیها به عواملی غیر طبیعی و خارج از روند معمول آن تبدیل می‌شود. این است که در برخی هشدارهای دینی یادآوری شده است :

هر کس فال‌زنی او را از کارش باز دارد شرک ورزیده است. (27)

و یا در خصوص مسافرت گوشزد شده است :

شخصی که اقدام به مسافرتی می‌کند اما مثلاً با دیدن یک پرنده برمی‌گردد، در واقع به آنچه بر محمد نازل شده است کفر ورزیده. (28)

و یا تاکید شده است :

هر جا فال بد زدی آن را نادیده بگیر و کار خود را دنبال کن. (29)

خارج ساختن روند امور زندگی و جامعه از مجرای طبیعی و توفیق‌الهی، و کشاندن آنها به عواملی خارج از دسترس، چون مواجهه با یک منظره، صدای یک پرنده، همزمانی یا هم ردیفی با یک عدد، شومی ونحسی و... را باید یک ناهنجاری و آفتی شمرد که متأسفانه زمینه‌های بقاء و گاه رشد و توسعه آن همواره وجود داشته است. نادیده گرفتن خواست‌الهی (البته با برداشت صحیحی

که باید از این حقیقت داشته باشیم) و نقش اساسی خود انسان در عملکرد و رفتار خویش و وصل کردن آن مثلا به صدای یک پرنده یا زمانی خاص و یا عددی معین گویای نوعی اختلال اعتقادی می باشد.

فرا راه

برای کاستن از تاثیرات منفی چنین تلقی‌هایی که گاه به صورت یک باور عمومی نقشی تعیین کننده می یابد و برای نادیده انگاشتن این موانع که در واقع مانع نیستند اما تلقین و باورهای غلط توانسته است آنها را به عنوان عاملی بازدارنده تبدیل کند، در ارشادات دینی دعوت به عنصر «توکل» شده ایم. توکل و تکیه بر عنایت الهی و تلاش بدون دغدغه خاطر، به عنوان کفاره و جبران کننده «طیره» و فال بد، به شمار رفته است. ⁽³⁰⁾ پیامبر (ﷺ) خود از تفال به خیر استقبال می کرد و آن را دوست می داشت اما طیره و فال بد زدن و شوم پنداشتن و امثال آن را خوش نداشت و به عنوان یک دستورالعمل به کسانی که خود را گرفتار این وساوس نموده و در مواجهه با زمینه های تلقین منفی دچار دغدغه خاطر می شدند این جملات را دستور می داد که بازگو نمایند :

خدایا! نیکی و خیر تنها از جانب توست و بدیها را تنها تویی که دفع می کنی و توان و قوه ای جز به تو نیست. ⁽³¹⁾ .

می بینید که تلقین مثبت که می تواند منشا رشد، سازندگی، امیدواری، و دلگرمی به نهایت کار باشد مورد علاقه آن حضرت (ﷺ) است و برای جلوگیری از تاثیرات مخرب تلقینهای منفی که در بسیاری از موارد، شخص، ناخودآگاه گرفتار آن می شود، پیامبر (ﷺ) به خالق هستی که همه نیکیها به دست او است فرا می خواند و برای زدودن آثار منفی روانی تبلیغات، تلقینها و

تحلیلهای منفی که در بسیاری موارد به صورت باور عمومی و گاه فرهنگ ملی! درآمده دستور می‌دهد جملات مذکور نه دردل بلکه بر زبان آید.

جوان در فعلیت بخشیدن به تواناییها و استعدادهای ذاتی خویش و در نتیجه شکل دادن به شخصیت خود، نیازمند اعتماد به نفس، باور به توانایی و دوری از دغدغه‌ها و وسوسه‌هایی است که چون آفتی بزرگ مانع بروز شخصیت ارزشمند او می‌شود. او باید همواره این باور را به خود تلقین کند و در خویش بدمد که علی‌رغم تبلیغات، جاذبه‌ها، تلقینها، آفتهای سنت شده اجتماعی، با اعتماد به نفس و توکل بر خدای بزرگ و تقویت روح امیدمی‌تواند عنصری بس مفید، شایسته و سراسر سعادت و نشاط باشد.

شکل‌گیری شخصیت جامعه نیز چنان که اشاره شد با همین موانع مواجه است. بویژه آنان که سعادت ملت‌های مسلمان را هیچ‌گاه خواهان نبوده‌اند همواره این تلاش را جزء اساسی‌ترین کارهای خود می‌دانند که با حجم وسیعی از ابزارهای تبلیغی و تلقینی خویش، باور و فرهنگ عدم اعتماد به نفس، احساس ناتوانی، تردید و سرگردانی، روحیه وابستگی، خودکم‌بینی، بزرگ‌نمایی مشکلات و موانع، ناامیدی، سرخوردگی، خمودی، بی‌ارادگی و تسلیم‌پذیری را در جان جامعه تقویت کنند. جوان باید این سدها و موانع کاذب را بشکند و به جز ارزشهای اسلامی، انسانی هیچ معیار دیگری را در بازیابی و شکل‌دهی به شخصیت خویش نپذیرد.

هشتم: ضعف عمل

بی شک «عمل» و نقش محوری آن در ساختار شخصیت انسان، بویژه در شکل‌گیری شخصیت جوان موضوعی است که شرح آن به مجال بسیار فراتر از این فرصت نیازمند است. گستردگی رهنمودهای دینی در این خصوص و ابعاد گوناگون آن تأکیدی است بر واقعیت مذکور. آنچه در این مختصر پی‌جوی آنیم تنها نگاهی کوتاه به «ضعف و ناتوانی در عمل» به‌عنوان یک ناهنجاری در شکل‌گیری شخصیت سالم جوان است.

بسیاری شناختها و عزمها و قرارهای صحیح و مطلوب است که دستخوش این آفت می‌گردد و راه به جایی نمی‌برد. جوان به اقتضای تجربیات و شناختهای محدود خویش چه بسیار که تصمیمات عجولانه و ناپخته می‌گیرد و چه بسیار افراد که در قدمهای نخست و حتی در شناخت تواناییها، آرمانها و راههای خویش در می‌ماند اما چه بسیار نیز که با همه‌روشنی راه و سلامتی اندیشه و صحت عزم، بر جای می‌مانند و حرکتی درخور و سازنده بروز نمی‌دهند. شناخت، عهد، پیمان و تصمیمات، همانند درختی است که اگر به آفت دچار گردد، ثمرهای درخور نخواهد داشت. این است که در برخی ارشادات، کم‌توجهی در عمل و سستی و سهل‌انگاری به‌عنوان آفت عهد و عزم به‌شمار آمده است. (32).

چنان که پیشتر نیز نوشتیم آب‌شخور شخصیت انسان، عبارت از باورها و گزینشهای اعتقادی او است و اینهاست که به عمل او شکل می‌دهد اما پرواضح است عقیده و عمل تأثیری متقابل دارند. اینگونه نیست که رفتار آدمی در بینش و علقه‌های قلبی و بستگیهای اعتقادی او نقش ایفا نکند. کتاب الهی به صراحت سرانجام آنان که بی‌پروا بد می‌کنند را تکذیب حقایق و آیات الهی

می‌داند. ⁽³³⁾ رابطه تنگاتنگ معرفت و عمل تا آنجاست که معرفت و عقیده و باورهای توانمند و راسخ و استوار را نیز باید در عمل جست، و این است که والاترین شناختها و آموزشها را نیز می‌توان در پی «عمل صالح» به دست آورد. و این نیز خود آموزه دیگری از حقایق کتاب الهی است. ⁽³⁴⁾ .

خاستگاه معرفت و ایمانی که، جلال‌الدین محمد بن محمد، آن عارف‌نامی در مثنوی، آن را در سنجش بامعرفت صرفاً عقلانی و برهانی، شکست‌ناپذیر و با لطافت می‌شمرد. «عمل صالح» و «خویشتن‌داری» است. آنجا که می‌گوید :

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت‌بی تمکین بود
نقشی که پایبندی عملی به دریافتهای صحیح شخصیتی در قوت اراده و ثبات
نمودهای شخصیت و توان و قاطعیت تصمیم‌گیری دارد ما را پیش از اندیشه در
باره وسعت عمل، به همت گذاردن برای مداومت بر آن فرامی‌خواند. چه بسیار
تصمیمات گسترده‌ای که در نخستین قدمهای عملی آن، بی سرانجام می‌ماند و
نتیجه‌ای جز سستی بیشتر و اراده ضعیف تر در پی نخواهد داشت و چه بسیار
عملهای کوچک، ولی مستمر، که زمینه تصمیمات و دستاوردهای بالاتر و
وسیعتر را فراهم می‌کند. و این خودمی‌تواند بخشی از انگیزه اولیاء دین «صلوات
الله علیهم» باشد که کرارا ما را به مداومت بر عمل، هر چند کوچک و محدود،
دعوت کرده‌اند. آنان یادآور شده‌اند که عمل کم، ولی مستمر، ارزشمندتر از عمل
گسترده، ولی منقطع و مقطعی، است. در سخنی از حضرت سجاد علیه السلام آمده است
که «من علاقه‌مندم به مداومت بر عمل، هر چند کم باشد.» ⁽³⁵⁾ و این سخنی بوده
است که آن حضرت بارها می‌فرموده است. شرح بیشتر این علاقه‌مندی را
در سخن مکرر فرزند بزرگوارش امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم :

من دوست دارم تا وقتی نفسم مرا عادت دهد، مداومت بر عمل کنم و اگر آن کار، در شب از من فوت شد در روز به جای آورم و اگر در روز از دستم رفت، شب هنگام جبران کنم، و محبوبترین اعمال در پیشگاه خداوند آن عملی است که ادامه یابد. (36)

عمل نیک همانند جریان آبی زلال است که می تواند به فراخور کشش جویها و نیاز تشنگان، همواره جریان یابد و سود رساند اما می تواند همانند سیلی خروشان، طغیان کند و بیش از ظرفیت نهر جاری گردد و خسارت رساند. این است که می خوانیم پیامبر (ﷺ) را حصیری بود که برای شب نگه می داشت و بر آن نماز می گذارد و چون روز می شد می گسترده و بر آن می نشست. مردم که این را دیدند آنها نیز شروع کردند به پیروی و نمازگزاردن با او، تا آنکه نفرات آنان زیاد شد. لذا روی به آنان کرد و فرمود:

مردم! آن مقدار عمل را پیشه خود کنید که طاقت دارید. خداوند خسته نمی شود تا شما هم بخواهید خسته شوید. محبوبترین اعمال پیش خداوند آن است که دایمی است هر چند کم باشد. (37)

این نگرانی وجود داشت که آنان بیش از توان خویش راهی میدان عمل شده اند و این وضعیت برای آنان قابل دوام نیست و حالتی کاملاً شکننده دارد و این می تواند تبعاتی را در پی داشته باشد. درماندگی در عمل و سهل انگاری در جامه عمل پوشاندن به تصمیمات، تاثیر مستقیمی در ضعف شخصیت و استواری و قاطعیت اراده و حتی ثبات فکری و عقیدتی خواهد داشت. در برخی ارشادهای دینی حتی سقف زمانی مشخصی منظور شده است؛ به این بیان که اگر عملی نیک پیشه خود ساختی حداقل یک سال به آن ادامه بده و تعبیر دوازده ماه در برخی از آنها، بیانگر اهمیت این محدوده زمانی است. (38)

اینها که می‌گوییم به این انگیزه است که جوان در ساختن صحیح و استوار شخصیت خویش، پس از عزم جزم و اندیشه جامع، همواره نیازمند جدیت در عمل و تلاش برای دستیابی به آرمانها و اهداف خود است. کسب توانایی و برومندی در برابری با مشکلات و موانع زندگی و مقابله با آنها رانیز می‌توان در تلاش عملی جست. مسامحه در تلاش برای عمل به تصمیمات، راحت‌طلبی، امروز و فردا کردن و عدم استفاده از فرصتها و امکانات گرانبهای روزگار جوانی، شخصیتی سست عنصر و ناتوان به دست می‌دهد. این دریافتی روشن از رهنمود امیرالمؤمنین علیه السلام است که «هر کس عمل می‌کند بر توانایی می‌افزاید و هر کس در عمل کوتاهی می‌کند به سستی و ضعف خود افزایش می‌دهد.»⁽³⁹⁾

نواقص و کاستیهای شخصیتی را پس از روشن بینی لازم و عزم صحیح، باید با بهره جستن از ابزارهای عملی زدود. ما پیش و بیش از حرف و تحلیل، نیازمند عنصر عمل بر اساس شناختها و دریافتهای صحیح زندگی هستیم. «به عمل کار برآید به سخندانی نیست» و به بیان زیباتر امام سخن، علی‌علیه السلام «شرافت و شخصیت در پیشگاه خداوند سبحانه، به نیکی اعمال است و نه نیکی گفتار.»⁽⁴⁰⁾

ناتوان‌ترین انسان

این فراز می‌تواند پیامی روشن و در عین حال جمع‌بندی آنچه گفته شد را در خود داشته باشد. تلاش برای رشد شخصیت و کمال‌یابی وظیفه‌ای است که جوان بهترین و بیشترین بخش آن را بر عهده دارد. زدودن کاستیها و آفت‌های شخصیتی و جایگزین نمودن «صفات حسنه» نیازمند توانایی و فرصت است. جوان، بهترین فرصتها و بیشترین توانایی را در اختیار دارد. او قادر است شکل سالمی به شخصیت فردی و اجتماعی خویش بدهد. او می‌تواند نمونه‌ای از یک انسان وارسته و فرزانه باشد. او می‌تواند از هم‌اینک به گونه‌ای شخصیت خود را شکل دهد که در سالهای پیری و در بدترین شرایط جسمی نیز روحی استوار و جانی پر نشاط و دلی برومند و برنا داشته باشد. اگر از این فرصتها و تواناییها و امکانات جوانی استفاده نکند او را باید ناتوان‌ترین انسان شمرد.

این پیام روشنی است که در کلام امیرالمؤمنین ع آمده و شایسته است متن آن را بازگو کنیم:

اعجز الناس من قدر ان یزیل النقص عن نفسه فلم یفعل؛ ⁽⁴¹⁾.

ناتوان‌ترین مردم، آن است که توان زدودن کاستی از خویش را دارد ولی انجام

نمی‌دهد.

نهم: غلبه و حاکمیت خوشیهای مادی

به انگیزه تاکید بر اهمیت این عامل شایسته است نخست این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را بازگو کنیم که «سرآمد همه آفتها، شیفتگی و دلدادگی به لذات است».⁽⁴²⁾ دوران جوانی که از یک سو، قوای آدمی توان و زمینه لازم برای بهره‌وری دارد، و از سوی دیگر، زمینه شکل‌گیری شخصیت و منش انسانی او بخوبی فراهم است بیشترین فرصت را می‌تواند در اختیار این آفت بگذارد. تواناییهای جسمی، فوران غرائز، تجربه‌های محدود، کششهای اجتماعی، افزون بر برخی عوامل که بیشتر برشمردیم زمینه بسیار مساعدی را برای بروز گسترش این ناهنجاری به وجود می‌آورد و برآستی که دوران دشواری است.

در فرصتهای جوانی بیش از هر زمانی دیگر به عزم و اراده، به تلاش و مسؤولیت، از خودگذشتگی و مراقبت نیاز است، ولی بیشترین موانع نیز وجود دارد. موانعی که تنها با اراده‌ای استوار، معرفت لازم، ایمان به ارزشهای انسانی اسلامی، پذیرش تجربیات ارزنده دیگران، و فاصله گرفتن از وابستگی و شیفتگی به خوشیها و با توکل و پناه‌بری به خدای متعال، می‌توان آنها را پشت سر گذاشت. باید در پیشگاه اندیشه و درک انسانی خویش اعتراف کرد که شخصیت آدمی بیشترین ضربه را از ناحیه عدم مواظبت بر غرایز و خواسته‌ها دریافت می‌کند. «شهوت» به معنای عام آن که می‌تواند «خشم» را نیز دربرگیرد، اگر در مجرای صحیح و منطقی آن قرار نگیرد و اگر پیوسته بر آن نظارتی مسؤولانه نشود بیشترین و اساسی‌ترین آفت را به فراخور گسترش و عمق آن، در شخصیت آدمی جای می‌دهد، به گونه‌ای که حتی مرزهای اعتقادی او را نیز که

والا ترین ارزشهای وجودی او است مورد تعرض قرار می‌دهد و گاه کاملاً در کام خود فرو می‌برد. این است که در بسیاری از آیات و نیز سخنان اولیای هدایت و رحمت (صلوات الله علیهم)، به این موضوع از زوایای مختلف پرداخته شده و به عنوان سرمنشا سقوط آدمی از جایگاه رفیع انسانی، به پست‌ترین مراتب که «درک اسفل» مادیت است معرفی شده است. در آیه‌ای آمده است که «چه کسی گمراه‌تر از آن فردی است که از هوای خویش پیروی کرد بدون هدایتی از ناحیه خداوند». (43)

باید بیشترین تاکید را به دختران و پسران جوان نمود که اگر فرصتهای جوانی محکوم خوشیها و خواستههای نفسانی شد و همه شخصیت و تمام خواست وجودی آدمی در آرزوهای مادی و کامروایی حیوانی و دستیابی به خواستههای نفسانی محدود شد چیزی که بر جای می‌ماند شخصیتی وابسته، سرگردان، همراه با تشنگی‌های کاذب و همواره نگران خواهد بود. آرامش درونی و نشاط حقیقی از میان خواهد رفت و ادامه این وضع سرانجامی جز پوچی نخواهد داشت. چنانکه آدمی را از رسیدن به بسیاری از اهداف و آرمانهای ارزشمند اجتماعی و حضور سازنده در جامعه بازمی‌دارد. اراده‌ای که در مواجهه با مشکلات و موانع زندگی باید گره‌گشا باشد به سستی می‌گراید، و بسیاری از این آفتها که طبعاً به دنبال دارد. این است که در رهنمودی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان مثال و تاکید بر اهمیت موضوع این‌گونه آمده است :

اراده استوار و سورچرانی قابل جمع نیست. چقدر خواب‌شب، که مانع و شکننده تصمیمات روز است. (44)

دهم: عجز

هرچند در بررسی موانع شکل‌گیری صحیح شخصیت آدمی، به ویژه جوان، موانع و عوامل دیگری نیز قابل توجه و بررسی است اما در محدوده‌این نوشته که تنها به عنوان درآمدی بر موضوع شکل‌گیری شخصیت جوان تلقی می‌گردد، عجز را به عنوان آخرین ناهنجاری ارائه می‌دهیم.

ناتوانی، که طیف گسترده‌ای از عوامل را دربرمی‌گیرد، آفتی اساسی در رشد آدمی و به تبع آن، رشد جامعه به شمار می‌رود. در مقاله «توان» به تفصیل و مستقلاً در این باره سخن رفت اما اینک باید با نگاهی دیگر دوباره ارزیابی نمود. عجز و احساس ناتوانی و یا تردید در توانایی در بسیاری از موارد ناشی از عدم شناخت لازم از خود و جامعه است و در بسیاری از موارد معلول تلقین‌هایی است که صورت گرفته است. این تلقین‌گاه تا بدانجا پیش رفته است که به صورت سنتهای اجتماعی یا اصول پذیرفته شده تاریخی و حتی برخوردار از آثار تکوینی درآمده است. در مقاله «تلقینهای منفی» به بخشی از این آفت پرداختیم. در بسیاری موارد، پی‌آمد روابط اجتماعی غلط و تبعیض‌آمیز و تربیتهای عمومی است که ناخودآگاه تواناییهای گسترده ولی بالقوه آدمی را به فراموشی عملی می‌سپارد و آنچه می‌ماند، احساس ضعف و تردید در پیشرفت و ترس از اقدام و مواجهه با صحنه‌های تجربه نشده است. حاصل سخن تا اینجا این است که باید بیشترین حجم ناتوانیها را پی‌آمدهایی اکتسابی دانست و نه اموری قطعی و غیر قابل تغییر.

در آموزشهای دینی «ناتوانی» به عنوان یک «آفت» معرفی شده و نتیجه‌آن، عدم دستیابی به اهداف و خواستها برشمرده شده است. چنانکه اساس شجاعت را

«توانایی» دانسته و ثمره آن را «پیروزی» ذکر نموده است. به این فرازاها که همه

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است توجه فرمایید :

ناتوانی آفت است. (45) .

نتیجه ناتوانی، از دست دادن خواست است. (46) .

اساس شجاعت، توانایی است و ثمره آن پیروزی می باشد. (47) .

و پرواضح است این توانایی، محصور در توانایی جسمی نیست و چنانکه پیشتر نیز در بحث «توان» خواندیم قوت و ضعف جسمی نیز تحت الشعاع توان روحی و انگیزه‌های درونی است. عمده‌ترین عامل ناتوانی، تردید در تواناییهای خود و اهتمام نوزیدن به استعدادهای موجود خویش است. جای تاسف بسیار است که عناصر ارزشمندی چون خودباوری، اعتماد به نفس، شجاعت روحی، قوت جسمی، باروری استعدادهای ناامیدی از دیگران و توکل بر خدای توانا، جای خویش را به آفتهایی چون بیگانگی پرستی، خودباختگی، ضعف روحی، سستی و تن‌پروری، سرکوب استعدادهای وابستگی به دیگران بدهد. اسلام، انقلاب و امام خمینی توانست توجه ما را به این عناصر ارزشمند جلب کند و آنها را در کف ما نهد. دست‌باکفایت دختران و پسران امت اسلامی است که باید از اینها به عنوان بالاترین سرمایه‌ها پاسداری کند و شجاعت مقابله باموانع که عمده‌ترین آنها آفتهای اخلاقی و ناهنجاریهای نفسانی است را همواره در خود تقویت کند تا در زندگی شخصی و اجتماعی خود «پیروز» و در پیشگاه نیکان عالم شخصیتی ارزشمند به شمار آید. ان شاء الله.

پی نوشت ها :

(1) ثمرة العجز فوت الطلب. علی (ع)، «غررالحکم».

- (2) العجز آفة. على (ع)، نهج البلاغه، ص 469، حكمت 4.
- (3) الظفر بالحزم و الحزم باجالة الراى والرأى بتحصين الاسرار، نهج البلاغه، ص 477، حكمت 48.
- (4) آفة الشجاعة، اضعاءة الحزم. على (ع)، غررالحكم.
- (5) العامل على غير بصيرة كالسائر على غير طريق، فلاتزيده سرعة السير الا بعدا. امام صادق (ع)، تحف العقول.
- (6) المتعبد على غير فقه، كحمار الطاحونة، يدور و لا يبرح. على (ع)، الاختصاص، 238.
- (7) لا تعزم على ما لا تستبين الرشء فيه. على (ع)، غررالحكم.
- (8) الظفر بالجزم و العزم. على (ع)، غررالحكم.
- (9) مفاتيح الجنان، اعمال ماه رجب.
- (10) من لا يعد الصبر لنوائب الدهر يعجز. امام باقر عليه السلام يا امام صادق (ع)، كافي، ج 2، ص 93.
- (11) من ركب مركب الصبر اهتدى الى مضمار النصر. على (ع)، بحار الانوار، ج 78، ص 79.
- (12) على (ع)، غررالحكم.
- (13) يظفر من يحلم. امام صادق (ع)، بحار الانوار، ج 78، ص 269.
- (14) ضادوا التوائى بالعزم. على (ع)، غررالحكم.
- (15) از جمله : العجب راس الحمائة. على (ع)، غررالحكم.
- (16) آفة اللب، العجب. على (ع)، غررالحكم.
- (17) الجبن، آفة. على (ع)، غررالحكم.
- (18) الجبن منقصة. على (ع) نهج البلاغه، ص 469، حكمت 4، و بحار الانوار، ج 73، ص 307.
- (19) لا يكون المؤمن جباناً و لا حريصاً و لا شحيحاً. امام باقر (ع)، بحار الانوار، ج 75، ص 301.
- (20) من قلت مخافته كثرت آفته. على (ع)، غررالحكم.
- (21) كم من خائف وفد بخوفه على قرارة الامن. على (ع)، غررالحكم.
- (22) من خاف امن. على (ع)، نهج البلاغه، ص 506، حكمت 208 و نيز امام رضا (ع)، بحار الانوار، ج 78، ص 352.
- (23) اذا هبت امرا فقع فيه، فان شدة توقيه اعظم مما تخاف منه. على (ع)، نهج البلاغه، ص 501، حكمت 175، و بحار الانوار، ج 71، ص 362 و ج 75، ص 357.
- (24) نگاه كنيد به اين آيات : يس، 18 و 19؛ نحل، 47؛ اعراف، 131؛ اسراء، 13.
- (25) الطيرة ليست بحق؛ نهج البلاغه، ص 546، حكمت 400.

- 26) الطيرة على ما تجعلها، ان هونتها تهونت و ان شدتها تشدنت، و ان لم تجعلها شيئاً لم تكن شيئاً، كافي، ج 8، ص 197، و وسائل الشيعه، ج 8، ص 262.
- 27) من ردتها الطيرة عن حاجته فقد اشرك. پیامبر اکرم (ص)، كنز العمال، خ 28566.
- 28) من خرج يريد سفراً فرجع من طير فقد كفر بما انزل على محمد. پیامبر اکرم (ص) كنز العمال، خ 28565.
- 29) اذا تطيرت فامض.... پیامبر اکرم (ص) بحار الانوار، ج 77، ص 153.
- 30) كفارة الطيرة التوكل. پیامبر اکرم (ص)، كافي، ج 8، ص 198، و وسائل، ج 8، ص 262.
- 31) ان النبي صلى الله عليه وآله كان يحب الفال الحسن و يكره الطيرة، و كان يامر من رأى شيئاً يكرهه و يتطير منه ان يقول: «اللهم لا يؤتى الخير الا انت ولا يدفع السيئات الا انت ولا حول ولا قوة الا بك»، بحار، ج 95، ص 3.
- 32) آفة العهد قلة الرعاية. على عليه السلام، غرر الحكم.
- 33) ثم كان عاقبة الذين اساءوا السواى ان كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤون؛ روم، آيه 10.
- 34) يا ايها الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً؛ انفال، آيه 29. و نيز: واتقوا الله و يعلمكم الله؛ بقره، آيه 282.
- 35) كان على بن الحسين صلوات الله عليهما يقول: انى لاحب ان اداوم على العمل وان قل. امام صادق عليه السلام، كافي، ج 2، ص 82.
- 36) ان ابا جعفر عليه السلام كان يقول: انى احب ان اداوم على العمل اذا عودتنى نفسى، و ان فاتتنى من الليل قضيته من النهار، و ان فاتتنى من النهار قضيته بالليل، و ان احب الاعمال الى الله مادام عليها... امام صادق عليه السلام، مستدرک الوسائل، ج 1، ص 129.
- 37) كان لرسول الله صلى الله عليه و آله حصير، و كان يحجزه بالليل فيصلى عليه، و يبسطه بالنهار فيجلس عليه فجعل الناس يثوبون الى النبي فيصلون بصلاته حتى كثروا فاقبل عليهم فقال: يا ايها الناس! خذوا من الاعمال ما تطيقون، فان الله لا يمل حتى تملوا، و ان احب الاعمال الى الله مادام و ان قل، الترغيب و التهيب، ج 4، ص 128.
- 38) مانند: من عمل عملاً من اعمال الخير فليدوم عليه سنة ولا يقطعه دونها. امام صادق عليه السلام، مستدرک الوسائل، ج 1، ص 130.
- و نيز: اياك ان تفرض على نفسك فريضة فتفارقها اثنى عشر هلالاً. امام صادق عليه السلام، كافي، ج 2، ص 83.
- 39) من يعمل يزدد قوة، من يقصر فى العمل يزدد فترة، «غرر الحكم».

- (40) الشرف عند الله سبحانه بحسن الاعمال لايحسن الاقوال، «غررالحكم».
- (41) غررالحكم.
- (42) راس الآفات الوله باللذات، «غررالحكم».
- (43) سورة قصص، آيه 50.
- (44) لاتجتمع عزيمة و وليمة، ما انقض النوم لعزائم اليوم، «غررالحكم».
- (45) العجز آفة، نهج البلاغه، ص 469، حكمت 4.
- (46) ثمرة العجز فوت الطلب، «غررالحكم».
- (47) اصل النجدة القوة و ثمرتها الظفر، «غررالحكم».

فهرست مطالب

2	پیشگفتار
5	فصل اول : خویشتن گمشده
8	جدال درونی
13	فصل دوم : دفتر دل
16	کتاب نفس
18	دفتر دل
20	در یک جمع بندی
22	بازگشت به سخن علی علیه السلام
24	در یک نگاه
26	فصل سوم : شاکله
28	شاکله!
32	تقطه عطف در تکوین شاکله
35	فصل چهارم : توان
37	انگیزه بحث
38	بازگشت به یک اصل
44	فرا راه
47	فصل پنجم : ناهنجاریهای بازدارنده
49	اول : بی حزمی و عدم دریافت رهنمودها
50	دوم : فقدان جزم و عزم
51	سوم : ضعف بردباری و ثبات
52	چهارم : سستی و تنبلی
53	پنجم : خودپسندی

54.....	ششم : ترس.....
56.....	هفتم : تلقینهای منفی.....
62.....	هشتم : ضعف عمل.....
66.....	ناتوان‌ترین انسان.....
67.....	نهم : غلبه و حاکمیت خوشیهای مادی.....
69.....	دهم : عجز.....
74.....	فهرست مطالب.....